

[Afghanistan Digital Library](#)

adl0264

<http://hdl.handle.net/2333.1/w9ghx4s2>

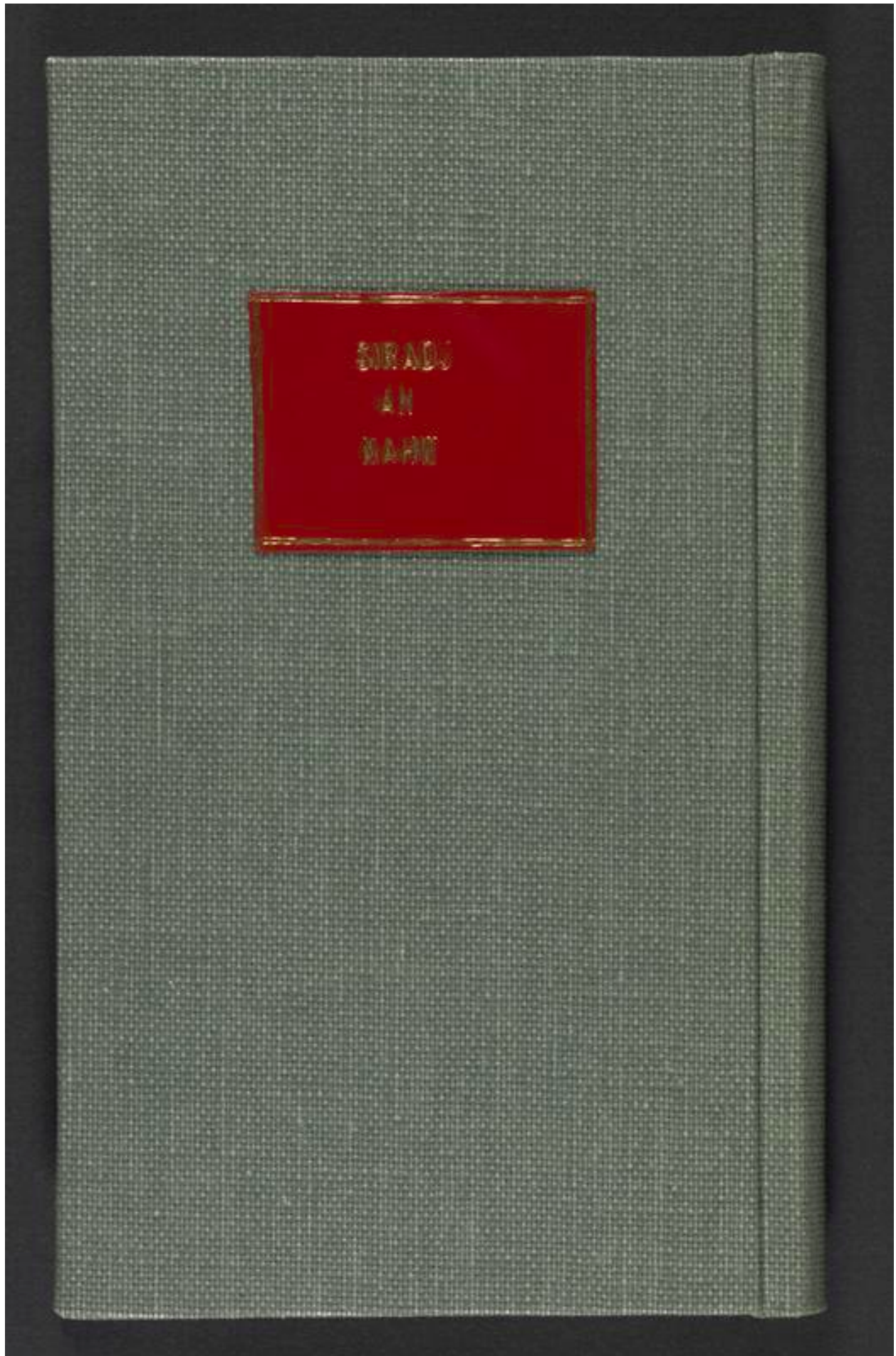


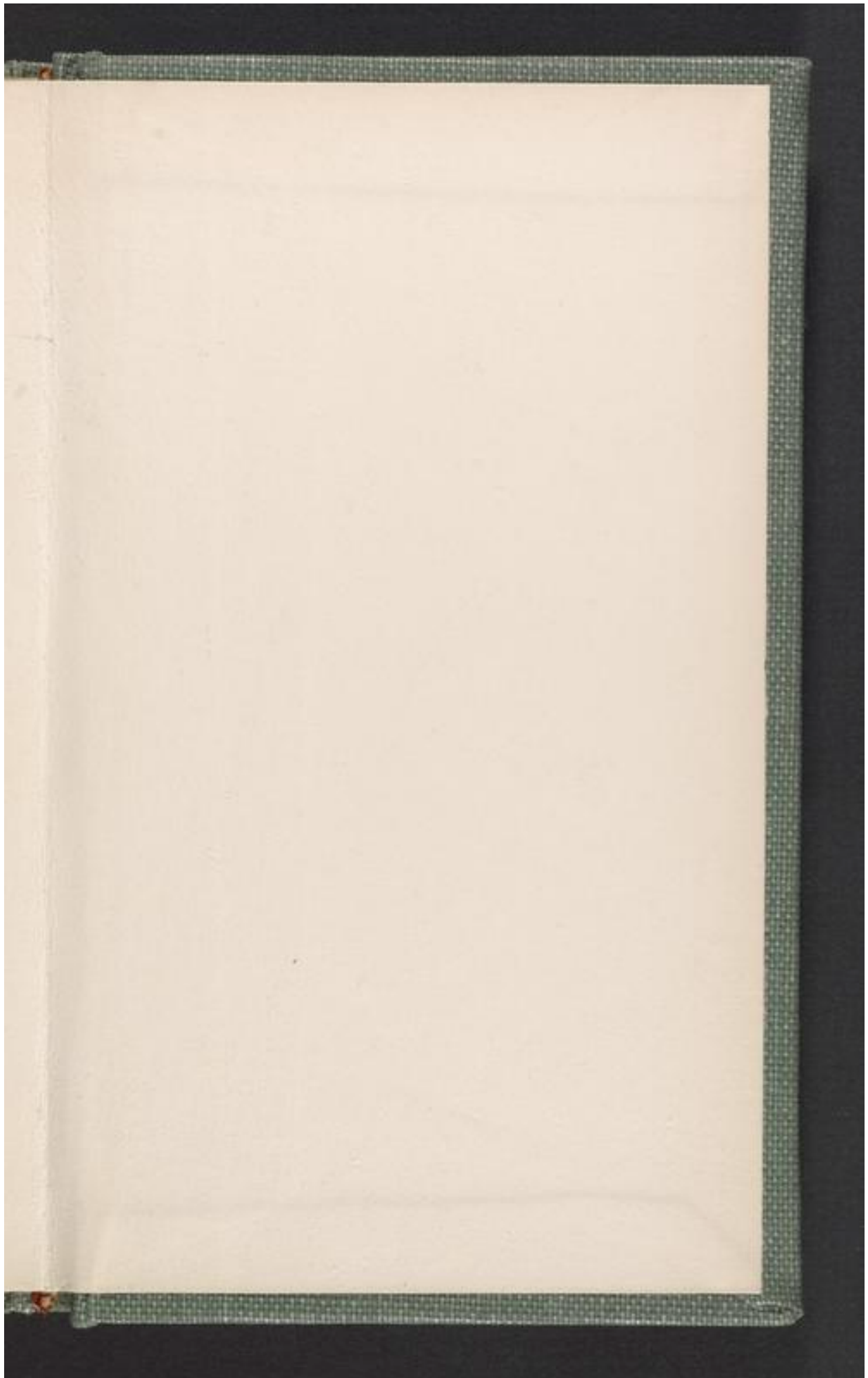
This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

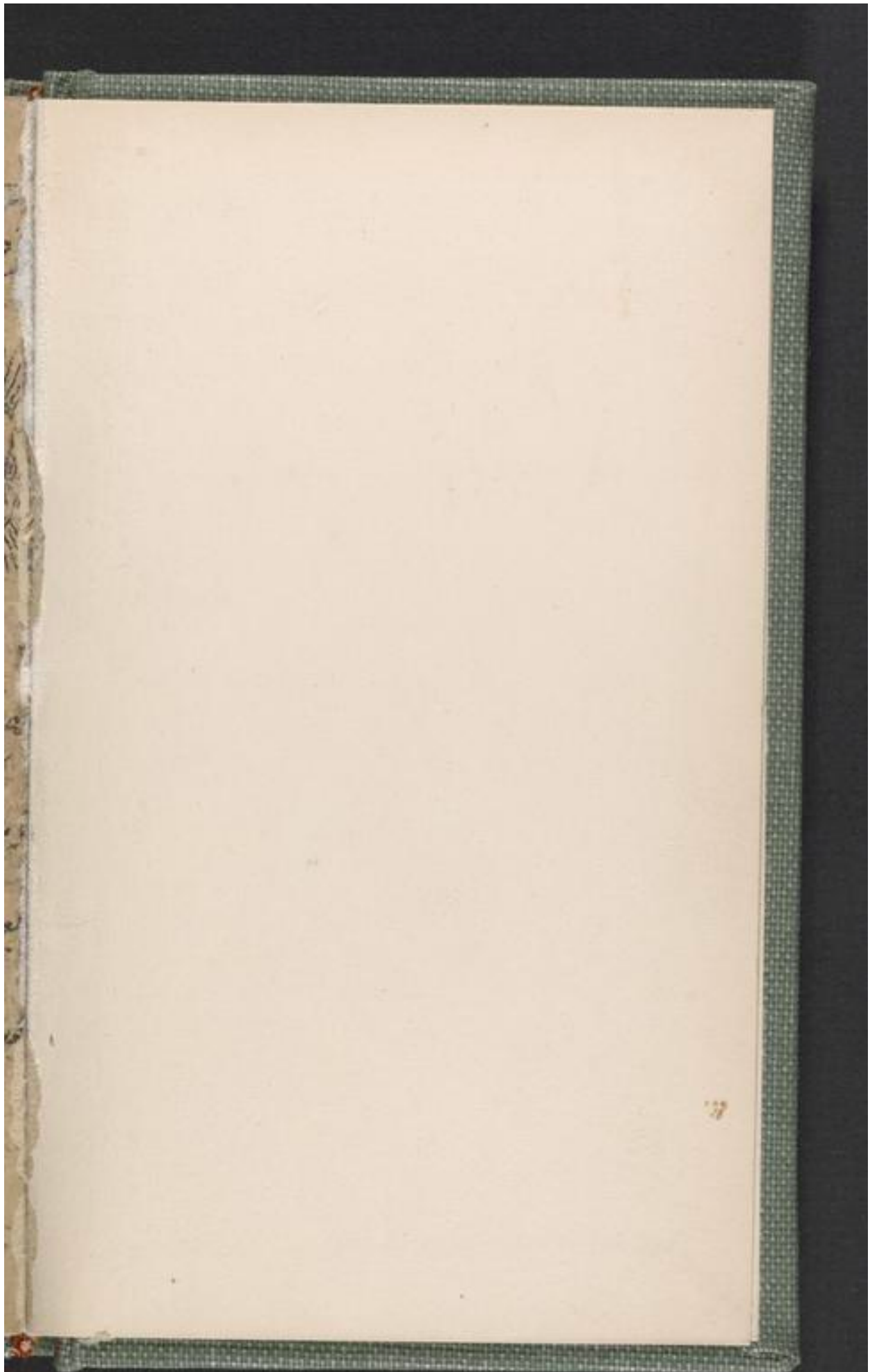
NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu





Mahkud Farji,
Resâla-ye Rumuzât-e tahrîr-e
'ebârat-hâ, 1335/1917.

qâri 'Abdullâh
Neftâh al-hakw, 1333/1915



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مختصه



اول کتاب و مینات

تالیف



س. م. قاسم

مجلس مولانا است و استاذ علوم شرقیه و تاریخ در دارالعلوم

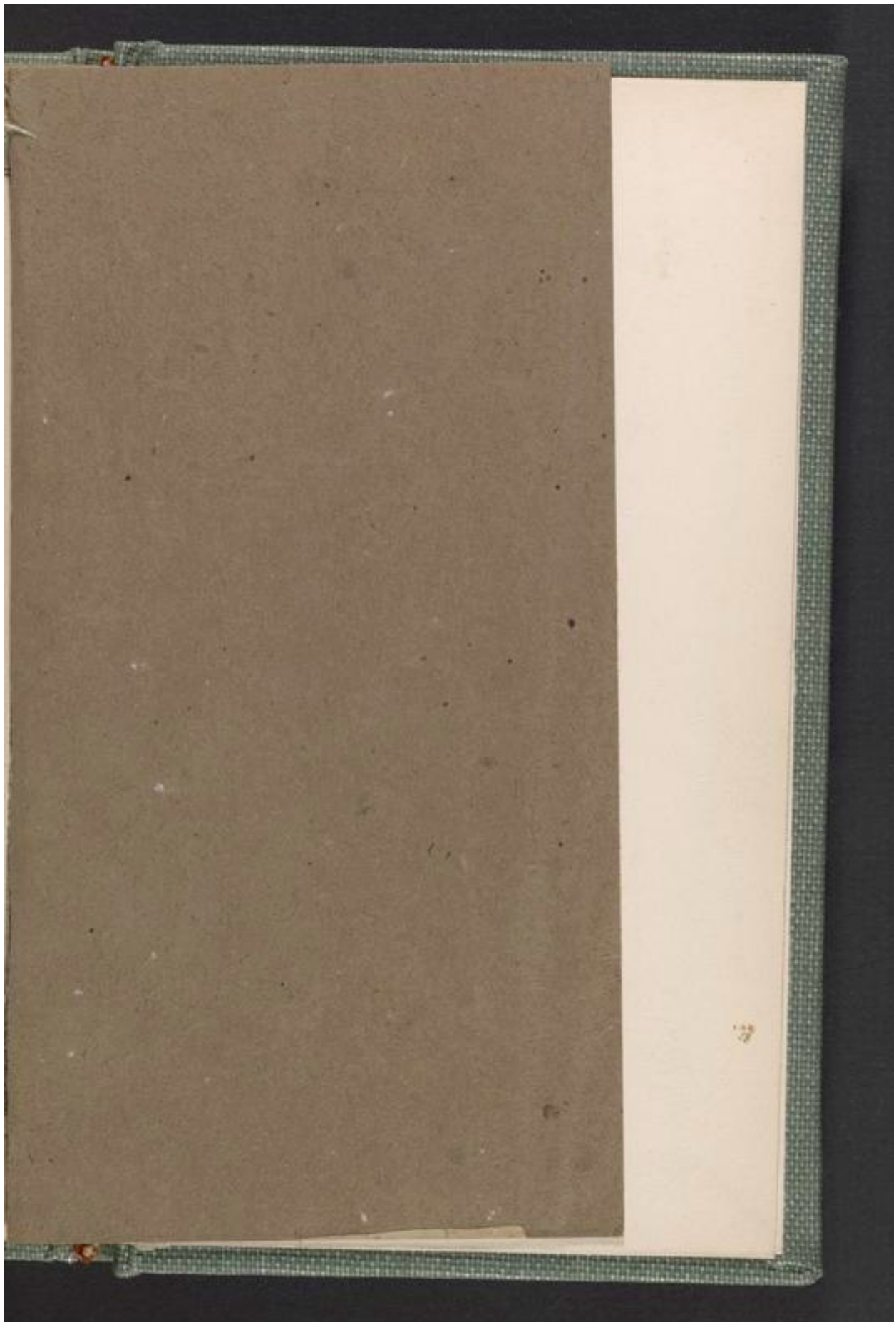
در طائفت است بایر و غرام تعلیم ابتدائی در ارتبط بطریق

بعد از تصویب مجلس علمی و امضای خطاب عالی قدر مولانا

در میانان زمان و نیز حارف عمومی در وقت علیه مستقلا

در مطبع مبارک در ارتبط بطریق انطباق

کتاب ۱۳۱۳
شماره ۱۳۱۳



رساله
رموزات تحریر
عبادت

هو الله الموفق والمعين



بسم الله الرحمن الرحيم

چون منظو نظر الوفا علی حضرت مہربی علم و ہنر
سرکار عدالت آثار معارف پرور
تمواریہ اشاعت علوم و معارف و تسہیل
ترقی کسب کمالات علمی و عملی ملت جمہوریت
بودہ و میباشد ویکے از امور مہتممہ

لوازم اصلاحات معاشیه همانا امر مرسلات
و مکاتبات است، که نقصان آن موجب
رحمت گردید در فهم مضامین مشقت یاد
رخ میدهد - از آنرو اراده سنیة ملوکانه
الاحضرت بهایونی چنین تقاضا فرمود
که براس تحریر عبارات مرسلات مکاتبات
و سجلات و غیره روزی عین طبع شود تا جمیع
افراد رعیت خواننده و نویسند آنها را داشته
تعمیل آنرا در کتابت و مرسلات خود بآیند
و نقصانات موجوده مرسلات و مکاتبات
برطرف گردد انشاء الله تعالی

۱۰	قاعده	رفر	مثال
۱	فارقہ	ف	چون انہ مشا را لیر پیٹ شد و بیان نمود
۲	نقطہ تفصیل شرح وید	:-	(۱) در وضو چھ اچیر وضو ست :- شستن رو، ہر د دست، مسح سر، شستن ہر د پا (۲) حساب سالانہ بقرار ذیل :-
۳	ناخنہ متیرہ	(۱) (۲)	(۱) انحضتو امر شدہ در اجلاس مجتوبین تحقیقات کرد بحضو حاضر کرڈ شو (۲) علیحضرت سراج الملوہ والیرین فرمودند (۱) ای زجالت خجل ماہ کجرح برین وی قدرت پیکل سر بر و زمین

کفییست

این مرکز در فوق آن نقطه تحریر میشود مخصوصاً در کتابت

این مرکز در نقطه متصل آن دو خط قصیر نوشته میشود
عام است در کتاب و مراسلات تحریر میشود.

این رمز عام است، در کتاب، و مراسلات تحریر میشود
چون مراد این باشد، که عین الفاظ شخص دیگر نوشته شود
پس همان لفظ در بین همین ناخنه می نویسند و دانسته میشود
که الفاظ داخله ناخنه از شخص دیگر است.

پنج	قاعده	رفر	مثال
۴	قابل توجه	—	در باب تعمیر قصر سراج العمارات و شمارا امر وارثا میشود که در انجا فیه بسیار است باینکه از حضور دانشمند علم و می که بر طبق آن اجرا شده یانه
۵	علامت	—	فقره اول و در باب سراج قندیار فقره دوم و در خصوص سراج سراج فقره سوم و در باب مرمرکاری سراج سراجیه واقع قلعه درانی راه قندیار
۶	فصل	خط	فقره اول و در باب تعمیر سراج سراج فقره دوم و در خصوص تعمیر سراج

کیفیت

این رفر مخصوص مراسلات است و اگر چنانچه در یک مکتوب
فقیر یا حکم فرمای مضمون توجه طلب باشد که نسبت بیا قی
مضمون مکتوب لازم تر باشد و بر سر همان فقره خط کشیده میشود
تا دانسته شود که این فقره نسبت بیا قی مضمون مکتوب یک ر قابل توجه است

این رفر مخصوص مراسلات است و چون فقره بسیار
در مکتوب موجود باشد و برای اقیاناز هر یک ر فقره
علامه مذکوره و تحریر میشود.

این رفر مخصوص مراسلات است و در فصل فقره
استعمال میشود.

۱۰	قاعدہ	رُفر	مثال
تمہ			واقعہ پتان تحقیقات کہ کارکن کجارید
صفی			فقر موم در باب مکاری سرکات
قادر			علم آوری شود و کسر مریخ چند شد
۷	وقف		(۱) خط شمارید، بسیار ممنون شدم
			(۲) چنانچہ مشارالیه پیشہ و بیان نمود
۸	وقف		نامہ ملاطف طیار، و صغیفہ عطف و آغاز
			فرح اقرائے خاطر افسردہ و طراوت
			بخشایے قلب شپردہ، گردید.
۹	استفہام	۹	مسی رقتید؟ در مدرسہ برائے
			تعلیم رقتید؟

کیفیت

کیفیت این رفر در صفت گذشتہ افتخار آمده.

این که ضمیمه معکوس نام نهاده شد مخصوص کتابست، فائده آن در تحریر است
که در وقت انداختن عبارت که اندک وقت لازم می آید با همان قوت و نشان
این رفر که ضمیمه معکوس نقطه دارد، نام نهاده شده، فائده آن
در تحریر آنست، که وقت بیشتر از وقت مجزوی را نشان میدهد
و مخصوص کتاب است

این که کجاست استفهامیه نام نهاده شد مخصوص کتابست، او فائده آن
که در تحریر یک عبارت استفهامیه باید، این اشارت است

مثال	قاعدہ	صفحہ
تعجب ای خداوندان نعمت!	تعجب!	۱۰
خطاب ای چشم من ننخه گوش کن!	خطاب	
حسرت خیر به نصیحتش گفتم فرزند...	حسرت	
مسرت هزاران شکر که بنده گان خداست!	مسرت	
تحسین شجاعت شما جا تحسین است!	تحسین	
استغرا نزدیک است وقت از صد آن	استغرا	
مبارکین بکافیه ای که بنوع...		
مباغنه کسیکه روی ترا در عرق غل شاگرد	مباغنه	
مباغنه توان به سایه مرکبان و گلارفت...		
انکار نه هر که چهره برافروخت بی داند...	انکار	
تصدیق مشایخی که گفت آری!	تصدیق	

کفایت

این رمز که خنجرک معنی دار، نام نهاده شده، بر سه تعجب
خطاب، حسرت، حیرت، مسرت، تحسین، استهزار،
مبالغه، انکار، تصدیق، استعمال میشود و مخصوص کتابست
در اخیر فقره که تعجب، خطاب، حسرت، حیرت،
مسرت، تحسین، استهزار، مبالغه، انکار،
تصدیق، مراد باشد این رمز نوشته میشود، و تکرار
این رمز و نقاط آن بر طبق درجه تعجب، حسرت،
حیرت، استهزار، مبالغه میباشد یعنی هر قدر
که تعجب یا مبالغه و غیره زیاده باشد همان قرار
این رمز و نقاط آن بر نوشته میشود.

پایه	قاعده	رمر	مثال
۱۱	قوس تفریقیه ()	روز عید عید فطر (علیه السلام حضرت)	بسواری عراده بر آدل نماز عید بافضری معیت شایمانه تشریف بردند
۱۲	قوس مقصود []	حضرت امام اعظم رحمه الله علیه	[که مایان بخد مایان شایمانه] فرموده اند.
۱۳	قوس برگزیده { }	برای هر یک	{ شجاعت از افراد عساکر تخلو باین فضلا امانت الازم است اطاعت

کیفیت

این رفرعام است، در کتاب و مراسلات تحریر میشود، و قوس
تقریظیه نام دارد، فائده آن در تحریر اینست که هرگاه در
خبر را بخوانند که معلوم باشد، درین این دو قوس خبر
این تمامست، در کتاب و مراسلات تحریر میشود، و قوس معترضه
نام دارد، فائده آن در تحریر اینست که کلمات عارضی جمله معترضه در زیر
و باند اخبر بر میان هر دو قوس عبارت و معنی باقیمانده ناقص
این رفر، که قوس در بر گیرنده نام دارد، عام است،
در کتاب و مراسلات بکار میرود، و فائده آن در تحریر
اینست که چند چیز را یکجا کرده در بر بگیرد،
نسبت به بیش و کمی خبر یا بزرگ و کوچک میشود.

۱۴

شماره	قاعدہ	رُفر	مثال
۱۴	نقطہ وقفِ کامل	.	زیادہ برین حرفِ ف کہ قابلِ تحریر باشد موجود نیست
۱۵	یاے معروف و یا ئیکہ بالف تلفظ میشود.	ی	(۱) رفتی گھستی، کردی (۲) موسی، عیسی، ادنی اعلیٰ، بشری،
۱۶	یک مجهول و یکساے مانند بکشاے ونماے، سماے	ے	(۱) شخصے، مردے (۲) الہی غنچہ امید بکشاے گلے از روضہ دیدنماے
۱۷	واو معروف	و	بنگر بطور نور الہی ظہور کرد
۱۸	واو مجهول	و	زور، بھرام گور

کفیت

این رمز که نقطه وقف کامل نام دارد، عام است، در کتابت مراسلات و کتاب گذاشته و نوشته میشود، و فائده آن در تحریر و وقف نامست که در اخیر عبارت عوض فقط نوشته میشود.

این رمز مخصوص کتابت و بیای مدور نوشته میشود، بصورتیکه بالف خوانده شود بالا آن، از بنجری تحریر شود خواه مفرد باشد، خواه مرکب، بشرطیکه در آخر کلمه باشد.

این یا مخصوص کتابت است، و معکوس نوشته شود خواه مفرد باشد، خواه مرکب، بشرطیکه در آخر کلمه باشد.

این واو مخصوص کتابت است، و ما قبل آن ضمیه نوشته میشود.

این واء مخصوص کتابت است، و ما قبل آن همزه نوشته میشود.

مثال	قاعده	رغم
۱۹	یا محرف که در بیان باشد	ی
۲۰	یا مجهول که در بیان باشد	ی
۲۱	فای منقوبه نقاف	قرنه - والفت [مصرع]
مصرع عبرتی جدید از کوفه که سوراخ نل و غیره را می‌کند و باز باراده فاعل کشاده مثل نوله سماوار و غیره قال کان [کوه آتش فشان] قال کنایه [زمین سخت] کرده شده باشد انقرا دندان فید مثل دندان قفل و غیره انقرا [سطح مستوی]		

کفایت

این یا مخصوص کتابست، در زیر آن کسره نوشته شود.
این یا مخصوص کتابست، در زیر آن کسره نوشته شود.
باید دانست که از حروف مخصوصه زبان انگلیسی که
میباشد که مخرج آن درین مخرج (فاو و او) میباشد، و چون
کلماتیکه حروف مذکور در آن موجود است در مکاتیب
فارسی بکثرت استعمال میشود، و عوام آنرا بحروف واو،
یا باء موقده تلفظ میکنند، مثلاً الفظ ورنده یا برنده
میگویند که این هر دو نسبت بلغت اصلی غلط میباشد،
زیرا که حرف مذکور نه واو میباشد و نه باء موقده،
و سبب اصلی این غلط تلفظ مذکور اینست که همین حرف

کیفیت

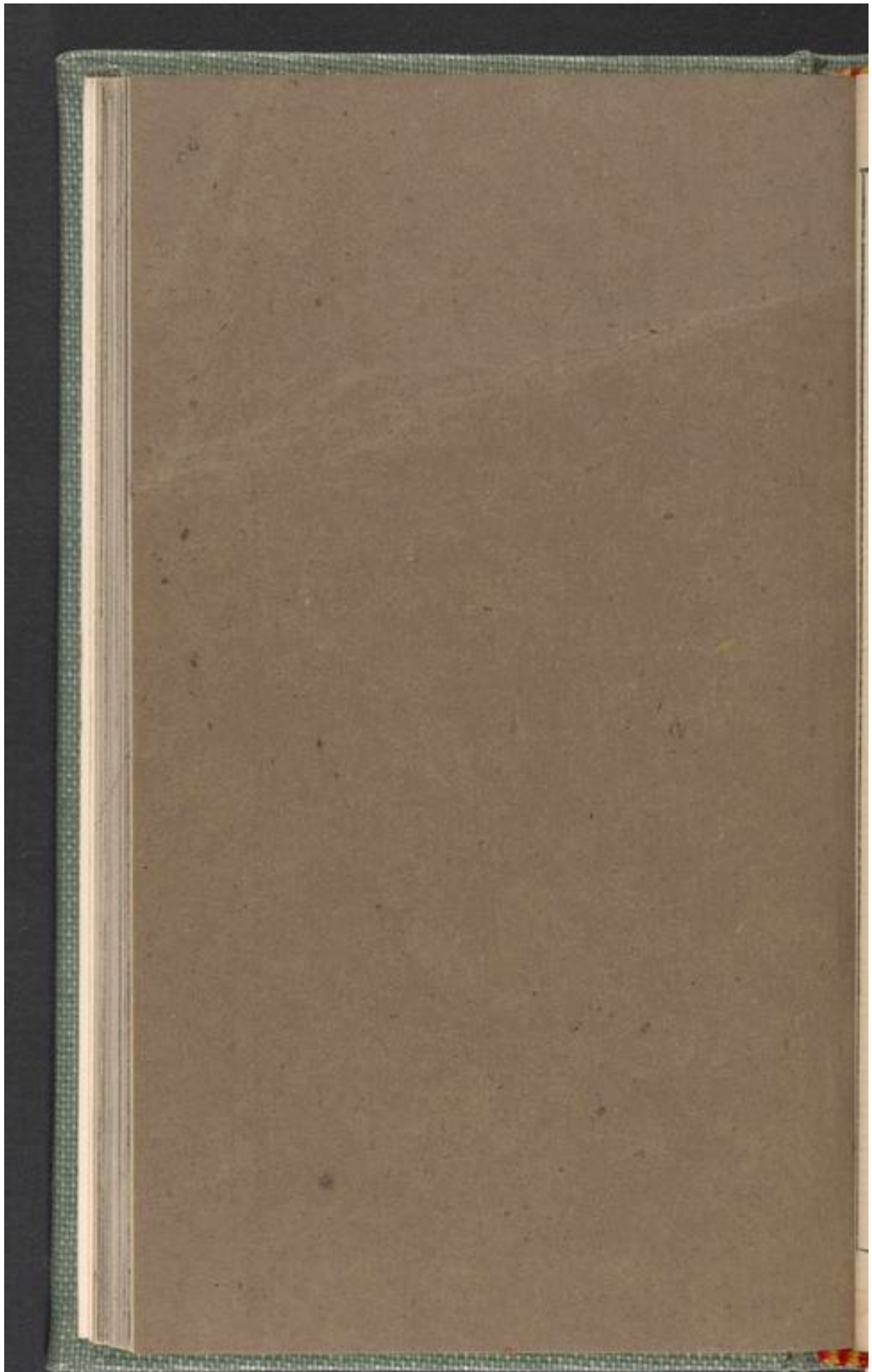
مخصوص در حروف تہجی عربی و فارسی موجود نیست
بنابر این برائے حروف مذکور این شکل خاص مقرر شد
(ق) یعنی فا کہ یہ نقطہ بر سر دارد عائد محذرتین را اعلام
و ہدایت میشود کہ این قاعدہ را بخوبی ملحوظ داشتہ
و بعد ازین اگر لفظ ورنہ یا لفظ دیگر کے کہ حرف تہ کو
در ان بعدہ باشد تحریر دارند باید ضرورتاً انفا سے
یہ نقطہ دار تحریر دارند، مثلاً فرندہ تا لفظ لفظ مذکور
بر طبق اختصار اصلی نموده شود.

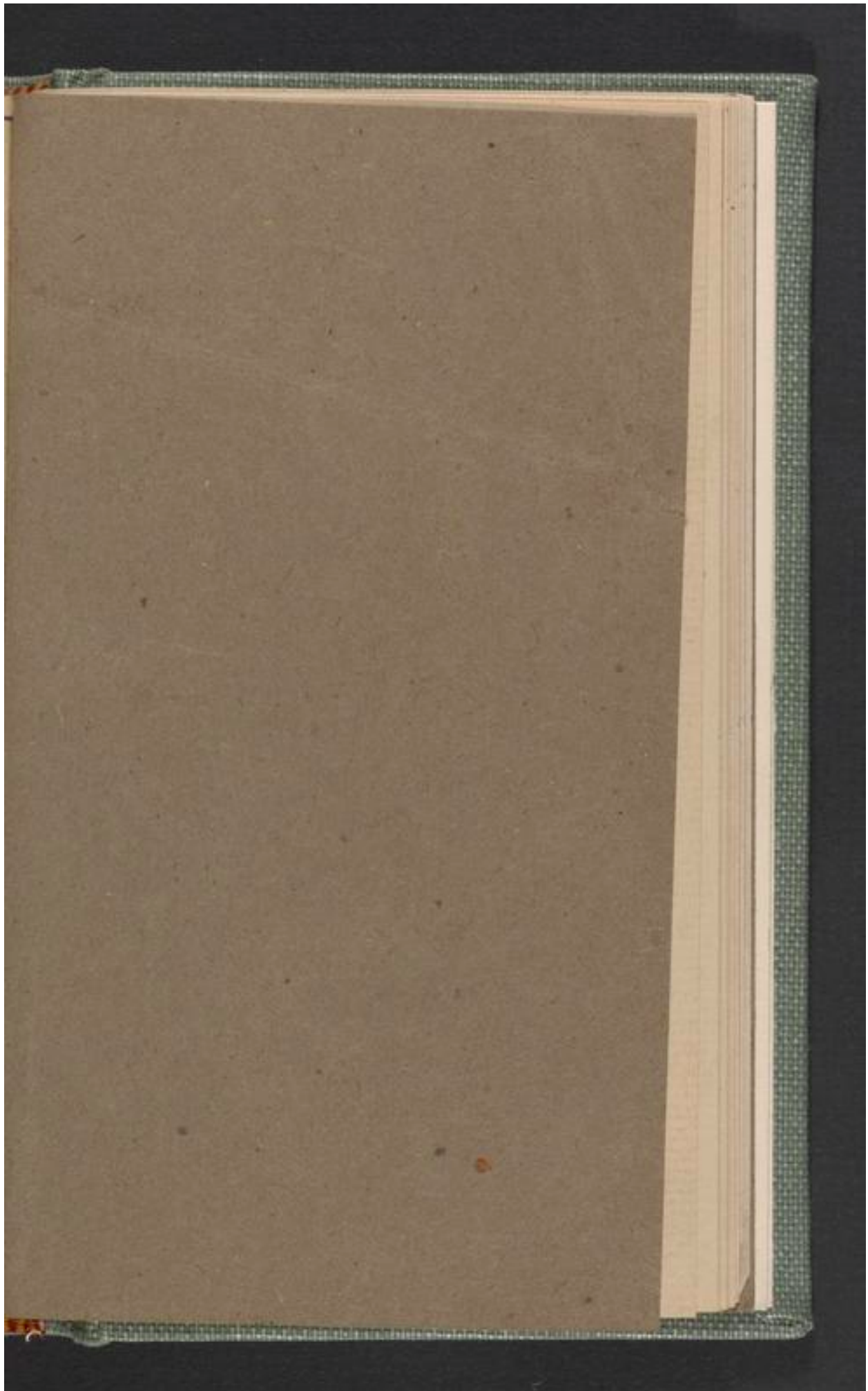
به واسطه تعالی شانہ

برضائے رعائے محترمین و میزرایان محکمہ پست و
دفاتر سرکاری و مطبعہ سنگی و عائے نویسندگان و
محرورہ دولت علیہ افغانستان مخفی مباد کہ این بر مورت
معینہ کہ براس تخریر عبارت طبع شدہ و موجب
فہم عبارت میباشد دانستن و اجراء آن در کتاب
لازم بوده امر وار شاد میشود کہ طالعہ و فہم مضامین
و قواعد این رسالہ را بر خود لازم شمرده سعی کنند کہ
در مدت قلیلہ کہ ممکن باشد بتدریج اجراء

این رموزات تحریرات نمود شود و از ابتدا
دیدن و خواندن این رساله در عمیل قواعد این سماع و جابج
هرگاه تا مدت سه سال در ادارات تحریری دولت
اجرای کل این قواعد نشود البته از حضور انور و
بازخواست میشود.

در مطبعه سنگی ماشین خانه دار السلطنه کابل محترمه
عن الآفات والتزائل بحسن انتظام عالیجاه غرت نشا
محمد سرور خان جبریل کل کارخانه جات بخط سیربط منمبط
حافظ حمید علی آحراری بتاریخ یوم پشنبه غره ربیع الثانی
شواله هجری از تحریر برآمده بریو طرح آراسته پیرایه گرد





الكتاب المشتمل على
الحديث في بيان معانيه

از قواعد

عربية حصه

دوم

مفاتيح العلوم

مؤلفه فضائل سمره

قاری عبداللہ خان معلم عربی مدرسہ

مبارکہ جنتہ

مطبعہ دارالکتاب
الاسلامیہ بنیاد

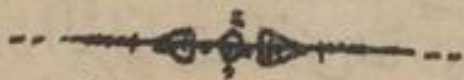


بسم الله الرحمن الرحيم

حمد خدائی که نوع بشر را با السنه مختلفه گویاست
و نعت پیغمبری که لواسی فصاحت برافراخت
اما بعد درین زمان مهینت اقتران که
از معارف پروری و هنر کستری پادشاه
ترقی خواه دانش آیین اعلیحضرت
سراج المله والیدین افغانستان

دارا تعلیم کمال و دبستان بشد و اقبال
کشته اولاد و وطن صفای امن کامیاب علوم
و فنون مقصوده مروج که اساس ترقی و
تمدن است گردیده اند و از جمله علوم
مقصوده نخوعربی است که علاوه برینکه
موقوف علیه زبان دینی است محتاج
الیه زبان ملت نیز میباشد زیرا که از سبب
اختلاط اکثر لغات تازی بفارسی فارسی
زبانان محتاج صرف و نخوعربی میباشد

۴
لَهذا برخی از قواعد پرفواید آن موافق طر تعلیم
بأشاره انجمن معارف ترتیب یافته
مفتاح النجوم امید شد و بنظارت
عرفان بصارت بزرگ شهنشاده دانش
پژوه جناب معین السلطنه صاحب
شکوه بطبع رسیده برای تعلیم جماعه
رشدیه مقرر گردید -



۵



بسم الله الرحمن الرحيم

عمده اجزای سخن که انسان بآن اظہار
ما فی الضمیر کرده رفع احتیاج نماید کلمات
مرکب بلکه کلام است و آن مرکب
از دو اسم یا از اسم و فعل بواسطه نسبت
میباشد مرکب از دو اسم جمله اسمیه است
چون زید عالم (زید دانا است)

و در مرتب از اسم و فعل هرگاه جز اول
اسم باشد تیر جمله اسمیه است چون
زَيْدٌ يَعْلَمُ (زید میداند)
والا جمله فعلیه چون يَعْلَمُ زَيْدٌ
جز این جمله اسمیه را مبتدا و خبر و جز
این جمله فعلیه را فعل و فاعل گویند
و نیز مبتدا و فاعل را مسند الیه و خبر
و فعل را مسند نامند
پس معلوم شد که اجزای عمده کلام

مسند و مسند الیه است
و کلمات دیگر که با آن پیوست می‌شود
همه فضل و از قبیل لواحقند
هر کدام از کلمات عمده و فضل و
قسمت - معرب - و معنی -
معرب آنست که اثر ترکیب آن
ظاہر گشته آخرش مختلف شود چون
جاء زید (زید آمد)
رأیت زیداً (زید را دیدم)

۸

مَرَرْتُ بِزَيْدٍ (از پیش زید گذشته‌ام)

زید درین امثله مثال معربست که بسبب

اختلاف ترکیب آخرش مختلف گردید

مبنی آنکه اثر ترکیب در آن ظاهر نگردد

و آخرش مختلف نشود چون جاءَ هُوَلَاءُ

(این گروه آمدند)

رَأَيْتُ هُوَلَاءَ -

مَرَرْتُ بِهَوَلَاءَ -

هَوَلَاءُ درین امثله مثال مبنی است

که آخرش از اختلاف ترکیب مختلف نگشت
در حال ترکیب بعضی کلمات در بعضی دیگر اثر میکنند
اثر را اعراب - و کلمه اثر کننده را
عامل - و اثر کرده شده را معمول گویند

عامل بر دو قسم است لفظی یعنی کلمات عامله چنانکه در مثال
فوق جاری عمل رفع در زیده نموده - و معنوی که در لفظ نیاید
و عامل معنوی در ابتدا و خبر و فعل مضارع مرفوع است
که در اینجا عمل رفع می نماید -

معمول بر سه قسم است (۱) معمول لفظی که افعال
در لفظ آن ظاهر بود (۲) معمول تقدیری (۳)
معمول محلی و معمول محلی مبنی میباشد و بیان اقسام
ثلثه در متن می شود منته ۱۲

۱۰

بیان اعراب اسم

اعراب اسم سه است (۱) رفع (۲) نصب

(۳) جر - که در بعضی اسم معرب به ضمه - فتحه

و کسره و در بعضی به واو - و الف - و یای

لفظی میباشد چون جَاءَ زَيْدٌ أَبُوكَ -

وَرَأَيْتُ زَيْدًا أَبَاكَ -

وَمَرَرْتُ زَيْدًا أَيْنَكَ -

ابوک زجمله اسمای سته است که در حال که مضایغریای کلیم باشند
در حال رفع و او در حال نصب الف و در حال جر یا در آخر
انهای آید - الف اسمای سته علامه نصب و در شنبه
علامه رفع میباشد - یا در اسمای سته علامه جر - و در ثقیفه
و جیح علامه نصب و جر هر دو میباشد -

و در بعضی به ضم - و فتح - و کسر - و واو
تقدیری چون جاء موسى - و مُسِيْلًا
و رَأَيْتُ مُوسَى - و مَرَرْتُ بِمُوسَى
و در اسم نبی اعراب محلی میباشد -
چون جاء هذا - و رَأَيْتُ هَذَا
و مَرَرْتُ بِهَذَا -

تمرین درین امثال اسم معرب و مبني را از هم اعیان
کنید - قرء بکسر - رَأَيْتُ رَجُلًا - مَرَرْتُ
بِحَالِدٍ - جاء الذی ضرب منید - أَلَيْسَ
الذی یُکَذِّبُ بالذین - مَرَرْتُ
بِالذی تعلم غلامه -

۱۲

از تقسیم اعراب معلوم شد که هر کدام از عامل
و معمول نیز بر سه قسم است -

عامل مرفوع ناصب جائر
معمول مرفوع منصوب مجرور
معرب است

مرفوع - در تعداد هشت است -

(۲) خبر

(۱) مبتدا

(۴) مفعول صالح الیم علم

(۳) فاعل

(۵) اسم کان اخوات آن (۶) خبر آن و اخوات آن

(۷) اسم ما و لای شایسته (۸) خبر لای نفی جنس

۱۳

منصوب در تعداد دو ازرده —

(۱) مفعول مطلق (۲) مفعول به

(۳) مفعول فیہ (۴) مفعول لہ

(۵) مفعول معہ (۶) حال

(۷) تمیز (۸) مستثنی

(۹) خبر کان و اخوات آن (۱۰) اسم آن و اخوات آن

(۱۱) خبر ما و لامی مشابهه لیس (۱۲) اسم لامی تثنی بن

در جمع مؤنث سالم بحال نصب نیز کشمی آید

چون رَأَيْتُ مُسْلِمًا

مجرور در تعداد دو —

(۱) مجرور بحرف جر (۲) مضاف الیه

۱۴

در غیر منصرف که نوعی از معرفت بحال
جر کسره نمی آید و نیز تنوین قبول نمیکند -

پس علامه جر در آن فححه است -

چون معرفت بعمر

اقسام غیر منصرف (۱) هر اسمی که بر وزن مساجده مصابیح
وفضایل و عوالم و غیره آید (۲) ثلث و ثلث تا غار و عشر
(۳) لفظ اخر و جمع و نیز فعل و زفر و مانند آن و قیاس علم باشند
(۴) هر صفت که بر وزن اسود و امیض باشد (۵) علم که در
آخرش تایی تانیث باشد چون طلحه و مکه و مدینه یا مونث معنوی
باشد چون زینب سقر (۶) اسم عجمی که علم باشد چون ابراهیم
و اسحاق (۷) اسم یا صفت مونث که در آخرش الف ممدوده
یا مقصوره باشد چون حمرا و جلی (۸) علم که بر وزن فعلان باشد
عثمان سلمان عمران (۹) اسم که بر وزن خاص فعل باشد
چون شمر یا بر وزن مضارع باشد چون برید و تغلب احمد و جبرئیل ۱۲

مرفوعات

(۱-۲) مبتدا و خبر

(۱) اصل آنست که مبتدا معرفه و خبر مکرره

باشد چون الْعِلْمُ نَافِعٌ

(۲) نکره مضاف - و موصوف مبتدا واقع

میکرد چون عَدَلُ سَاعَةِ خَيْرٌ مِنْ

عِبَادَةِ سَنَةٍ - رَجُلٌ عَرَبِيٌّ عِنْدَنَا

(۳) هرگاه هر دو معرفه باشد رواست که هر کدام

مبتدا و دیگر خبر واقع شود چون اللَّهُ هَذَا مَجْدٌ لِنَبِيِّنَا

(۴) کاہی خبر جملہ واقع میشود خواه اسمیہ باشد
چون - الْمُؤْمِنُ قَلْبُهُ طَاهِرٌ
خواہ فعلیہ - چون - الْعَافِلُ يَجِدُ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ
خواہ ظرفیہ - چون - التَّزَقُّي فِي الْعِلْمِ
مگر ظرف متعلق بفعل یا شبہ آن میباشد
چون - التَّزَقُّي (یکون یا کائن) فِي الْعِلْمِ
(۵) چہ ضمیری میباشد کہ راجع بہتہ ابودماند
امثلہ فوق - و کاہی محذوف می شود -
چون - الذهب الثقيل العسير
(الثقال منه)

(۶) گاهی خبر بر مبتدا مقدم می شود

چون فی الدار نرید -

(۷) گاهی برای مبتدا خبر متعددی آید

چون نرید عالم - فاضل عاقل -

ترجمین مبتدا و خبر را درین مثل نشان داده بعضی اسما که
رفع آنها ظاهر نیست و جانشینان کنید - هذ اکابنا
المبتلا مرفوع - المحرم مفرد و جملة - القمت زین
السكون سلامة - البلاء موکل بالنطق - النحو علم
للاعراب هوذا هب - انت کریم - انا اقلک
البعض يضرب بالعصا والبعض تکفیه الاشارة
لباس التقوی ذلک خیر - عدل ساعت خیر
من عبادة سنه - موسی صلی علی - عیسی اخی - ابوک
رجل فاضل - انوک نعم التلمیذ الکلام ما تضمن کلین بالاشا

۱۸

۳ فاعل

(۸) هرگاه فاعل اسم ظاهر باشد فعل همیشه واحد
می آید چون - ذهب المسلم - ذهب المسلمون
ذهب المسلمون -

(۹) اگر ضمیر باشد مطابقت لازم است
چون المسلم ذهب - المسلمان ذهبوا
المسلمون ذهبوا -

(۱۰) هرگاه فاعل مؤنث حقیقی بود - فاعل
میان فعل و فاعل نباشد - فعل مؤنث می
آید چون قالت امرأت عمران -

(۱۱) در صورت فصل تذکیر - و تانیث رواست
چون قال - یا قالت حبیبی احنه

(۱۲) در مؤنث غیر حقیقی - و جمع مکسر نیز دو دو

رواست چون طَلَعَ الشَّمْسُ قَامَ الرِّجَالُ

- وَطَلَعَتِ الشَّمْسُ قَامَتِ الرِّجَالُ -

(۱۳) مکرر در صورتیکه فاعل ضم ضمیر باشد تا نیست

و حیت - الشَّمْسُ تَحَرَّجُ - الرِّجَالُ تَقُومُ

- (يَقُومُونَ)

تبرین اعراب فاعل صیغه و دلیل مطابقت و عدم

را با فعل درین اشل نشان دهید - جاء طلحه - قام عایشه

يقول عكوه - علم اخوك - علم اخوان - علم الخوا

اخوك يعلم - اخوان يعلمان - اخوك تعلم

- صدقتم - انتم ذهبتن - انتم تذهبن

- انا رحمت نحن نروح -

— ❦ —

۴ مفعول الم یسم فاعله

(۱۴) و قتیکه فاعل فعل متعدی حذف گد

مفعول به نائب آن کشته صیغه فعل مجهول مشو

چون - ضرب نرید -

(۱۵) این مفعول را مفعول الم یسم فاعله

گویند و حکم آن در جمیع امور مانند فاعل است

درین مثل اقسام اعراب رفع لفظی و تقدیری و حرکتی و حر

رائشان وید - ینصراخوه - ینصراخواه -

ینصراخواته اخواک ینصر - اخواک

ینصراک - اخوتک ینصرون - غلب خیم

یعلم علی - قتل یوم الجمعة هند - تضرب یظیف

۵ اسم کان و اخوات آن

(۱۶) و آن کان - صار - اصبح - امس

اضحى - ظل - بات - مافى - مابح

ما انفك - ما زال - مادام - هست

(۱۷) این افعال بر مبتدا و خبر داخل گشته مبتدا را

رفع و خبر را نصب میدهند - و آنحضرا

اسم خبر کان گویند -

از جمله این افعال مافى - مابح - ما انفك

ما زال - بسطی عمل میکنند که حرف نفي در اول آنها

باشد - هرگاه فعل مضارع اینها نفي بلا باشد

و جواب قسم واقع شود حذف لا جائز است

چون تا الله انفتوا تذکره یوسف -

نه در مادام مصدریست و مدخول خود را

تاویل مصدر می نماید ۱۲

چون - کَانَ مَرِيدٌ عَالِمًا
لَا تَعْدُ نَفْسُكَ مِنَ النَّاسِ مَا دَامَ الْقَضِبُ
غَالِبًا عَلَيْكَ -

(۱۸) تقدیم اخبار اینها براسما - و نیز بر خود
افعال اگر مانع نباشد جایز است
چون - کَانَ عَالِمًا مَرِيدٌ عَالِمًا کَانَ مَرِيدٌ -
پس بر افعالی که در اول آن (ما) هست
خبر مقدم نمی آید - و عَالِمًا مَرِيدًا مَرِيدٌ
گفته نمی شود -

له و از جمله موانع آنست که فعل منفی باشد زیرا
که ما نافی مختصی صدر کلام میباشد -

۲۳

۶ خبران و اخوات آن
و آن - اِنْ - اَنَّ - كَان - لَيْتَ
لَكِنْ - لَعَلَّ - هست

(۱۹) این حروف بر ابتدا و خبر داخل
ابتداء را نصب - و خبر را رفع می دهند
و آنها را اسم و خبر اِنْ گویند -
چون - اِنْ نَزَيْدٌ اَقَامَ -

(۲۰) حکم خبر اِنْ در جمیع امور مانند خبر
ابتداء است - مگر تقدیم آن بر اسم جائز نیست

انما تمنعون بكمال الحق - علمت ان اخانا
مکب علی عمله الما مجتهدا لکن اخانا کلا

۲۲

(۲۱) اگر خبر ظرف باشد مقدم می شود
چون - إِنْ فِي الدَّارِ زَيْدٌ
اسم ما و لای مشابه بلیس
(۲۲) این دو حرف نیز بر عید او خبر داخل شدند
بگذار ارفع - و خبر را نصب میدهند
(۲۳) ما بر معرفه - و نکره - و لا خاص
نکره داخل می شود
چون - مَا زَيْدٌ حَاضِرًا
مَا رَجُلٌ قَائِمًا
لَا رَجُلٌ أَفْضَلُ مِنْكَ

لات نیز ارفع اسم و ناصب خبر است مکرر معمول او
اسم زمان و اش همیشه صنف پیش چون و لا نکره خاص

۲۵

۸ خبر لای تخی جنس

(۲۴) این حرف نیز بر مبداء و خبر داخل شده

اسم را نصب میدهد - و خبر آن مرفوع

میباشد -

چون - لا صَاحِبَ جُودٍ مَّقْوُونٌ

این ترکیب را بفارسی ترجمه کرده ده کلماتی که این
حروف عمل نموده و چشم را بیان کنند -

ما هذا بشرا - ما رجل منطلقا

لا رجل اعلم منك - وما ريك بغافل عما

تعملون - وما ريك بظلام للعبيد -

لا غلام رجل في الدار - لا حول ولا قوة الا بالله

ما انا بمصمخكم وما انا بمصرغي -

۲۶

۲ منصوبات

(۱) مفعول مطلق

(۲۵) مفعول مطلق مصدریست بعد از فعل مذکور

و بمعنی آنکه از برای تاکید عامل خویش آید

چون - ضربت ضربا

یا برای بیان فعل آنچون - ضربت ضربا شديدا

یا برای بیان آنچون - ضربت ضربا شديدا

گاهی مفعول مطلق از غیر لفظ فعل می آید چون -

قعدت جلوسا - انبت الله نباتا - وقف

قلنا - سلو کلحنا - سلج الطیبی - سلو

۲۷

مفعول به

۲

(۲۶) مفعول به آنست که فعل فاعل بران واقع

شود چون - ضَرَبْتُ زَنْدًا

(۲۷) در مقام تحذیر فعل آن حذف می شود

چون - الطَّرِيقُ الطَّرِيقُ

یعنی اتقِ الطَّرِيقَ

مُنَادِي

(۲۸) منادی نیز مفعول به است - و آن

اسمی است که حرف ندا بران داخل شود - و حرف

ندا قائم مقام ادعواست چون - يَا زَنْدُ

که یعنی ادعونا يَا زَنْدُ

(۲۹) منادی مفرد معرّفه - و نکره معین فی

بر علامه رفع می باشد چون - یَا زَیْدُ - یَا حَبْلُ

(۳۰) منادای مضاف - و شبه آن و نکره

غیر معین منصوب می باشد

چون - یَا عِبْدَ اللَّهِ

یَا طَالِعًا جَبَلًا

یَا سَجَلًا خُذْ بَدَنِي

(۳۱) و از دخول لام استغاثه مجرور میگرد

چون - یَا لَأَمِيرٍ لَّنْزِيدِ

۲۹

(۳۲) هرگاه الف استغاثه لاحق شود مفتوح

میکردد چون **يَا زَيْدَ اِهْ**

(۳۳) درنادای معرفه بلام لفظ آیتها زیاده

میشود چون **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ**

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ

(۳۴) حذف آخر نادای که آنرا ترخیم گویند

جائز است چون **يَا مَالِكُ**

(۳۵) گاهی حرف مذ حذف میشود

چون **يُوسُفُ اعْرِضْ عَنْ هَذَا**

له مکر لفظ الله ازین قاعده مستثنی است که در

حالت ندا آیتها زیاده نمیشود چون **يَا الله** -

له حرکت آخر نادای مرغم یا بضمه بدل میشود و یا

بر حال میماند پس لام بلام بضم و کسر در دو رفاست -

۳۰

۳ مفعول فیہ

(۳۶) مفعول فیہ نام زمان و مکانی است کہ
فعل در ان واقع شدہ باشد و آنرا ظرف نیز گویند
(۳۷) ظرف زمان محد و د غیر محد و د ہر دو
بتقدیر فی منصوب میگردد -

چون صُمْتُ دَهْرًا (فی دَہْرِ)
سَافَرْتُ شَہْرًا (فی شَہْرِ)

(۳۸) ظرف مکان غیر محد و د نیز بتقدیر فی
منصوب می باشد

چون جَلَسْتُ خَلْقًا (فی خَلْقِكَ)
قَمْتُ وِراءَكَ (فی وِراءِكَ)

۳۱

(۳۹) در ظرف مکان مجرد و دخی مذکور میباشد
و خودش مجرور میشود.

چون جَلَسْتُ فِي الْمَسْجِدِ

مفعول له

(۴۰) مفعول له نام خبریست که فعل از سبب آن
واقع شده باشد. و به تقدیر لام منصوب است.

فَعَلْتُ ذَلِكَ لِتَخَاءُ الْخَيْرِ (لَا بُخْلَاءُ الْخَيْرِ)

مفعول له تقدیر لام دخی منصوب میباشد که در فاعل
زمانه با فعل شرطی باشد چون مثالی فوق و اگر چنین نباشد
لام ذکر میشود چون جَلَسْتُ لِلْمَسْجِدِ - من و با و دخی
تیز حرف تعلیلی و مفعول له داخل می شود.

۳۲

۵ مفعول معه

(۴۱) مفعول معه اسمی است که بعد (واو)

بمعنی مع از برای مصاحبت قاطعاً مفعول آمده

چون - جَاءَ الْبَرْدُ وَالْجَلْبَابُ (مع الجلباب)

كَفَاكَ وَزَيْدٌ اِذْهُمْ (مع زید)

(۴۲) در مانند چشت اَنَا وَزَيْدٌ ۱-

نصب و رفع زید هر دو رواست

درین شعر عیال پنج گانه را از هم جدا نمایند - ختم خالد
الكتاب حفظ زید در شاد دخت المدرسته حوّل
عمر و البطل - غلقت الباب قرأت قراة تقع فی
الصورة نفخة واحدة حزب زید شجاعة قعدت
المسجد عبادة حبك والفضائل سيف محمد
ضرب زید عمرًا يوم الجمعة امام الامير ضریّا
شدیداً نادیتا -

۳۳

حال

۶

(۴۳) حال صفتی است که کیفیت فاعل یا

مفعول یا کیفیت هر دو را بیان نماید - و عامل

آن فعل است چون جَاءَ زَيْدٌ رَاكِبًا

ضَرَبَتْ زَيْدًا مَشْدُودًا

كَلِمَةً رَاكِبًا

(۴۴) حال نکره - و ذوالحال (فاعل و مفعول)

بیان نیست آن میشود غالباً معرفه میباشد - چنانکه

إِذَا شَرَفْتُ ظَاهِرًا

(۴۵) اگر ذوالحال نکره باشد تقدیم حال

واجبست چون جَاءَنِي رَاكِبًا رَجُلٌ

۳۲

(۴۶) گاهی حال جمله خبریه واقع میشود -

چون دَخَلْنَا الْبِلَدَ وَالشَّمْسُ طَالِعَةٌ
سَافِرًا بَنِي وَقَدْ طَلَعَتِ الشَّمْسُ

(۴۷) گاهی عامل حال (فعل) در وقت

قیام قرینه حذف می شود -

چون سَالِمًا غَانِمًا
یعنی تَرْجَحُ سَالِمًا غَانِمًا

حال اسم صفت میباشد و گاهی اسم ذات نیز بتأویل صفت
حال واقع میشود و آن وقت است که اسم ذات دلالت
بر تفصیل - یا تشبیه - یا تعییر - یا مفاعله نماید چون -

عَلِمْنَاهُ الْعَرَبِيَّةَ يَا لِيَا (ای مترتبه) اغاد الفارس
اسدا (ای مشبها اسدا) بعث الحنظلة فقيرا
بدرهم (ای مسعرا) بايعته يد ابيد
(ای مقابضا اياه)

۳۵

تمیز
 (۲۸) تیز اسم نکره ایست که بعد از مفرد
 مقدار بهم (عدد - کیل - وزن - مستحق
 از بهر رفع ابهام ذکر شود -
 چون عِنْدِي عِشْرُونَ دِرْهَمًا
 عِنْدِي قَفِيزَانِ بُرًّا
 عِنْدِي مَنَوَانِ سَمْنًا
 عِنْدِي جَرِبَانِ قُطْنًا
 (۲۹) تیز از بهر رفع ابهام غیر مقدار نیز می آید
 چون هَذَا خَاتَمُ فَضَّةٍ
 سَوَارِدُ ذَهَبًا

غالباً اسم خبر بهم که از اسم نام گویند در تیز فعل
 میکند و گاهی فعل تیز عامل آن می باشد -

۳۶

و این اکثر مجرور می باشد -

چون خاتم فضله

سوار ذهب

و گاهی تمیز بعد از جمله از برای رفع ابهام

نسبت آن می آید -

چون طاب زید نقسا - یا علما

ماضاف غیر مقدار تمیز و کثرت جر آن ازین است که
مجرور است ماضاف نیز مقصود از تمیز که رفع ابهام
است حاصل میشود و علاوه بر این صفت و لفظ
سبب حذف تون از غیر مقدار هم حاصل میشود
و گاهی این که طلب تمیز و غیر مقدار نسبت بمقادیر
چون تمیز برای رفع ابهام است و در تمام مقادیر نسبت از غیر مقادیر

مستثنی

۸

(۵۱) مستثنی بر دو قسم است (۱) متصل

(۲) منقطع مستثنای متصل آن است که

بعد الا و اخوات آن مذکور و از ما قبل اخراج

شده باشد چون جَاءَنِي الْقَوْمُ الْأَرِبَلَاءُ

منقطع آنست که بعد الا یا اخوات آن

مذکور باشد - ولی از ما قبل محرج نباشد -

چون جَاءَنِي الْقَوْمُ الْأَجْمَعُونَ

(۵۲) مستثنای منقطع منصوب چنانکه

از مثال فوق ظاهر گردید -

۳۸

(۵۳) دستشای متصل نیز درین صور

منصوب بود -

(۱) مذکور بعد الا در کلام موجب (غیر

نقی - ونهی - و استفهام)

چون جَاءَنِي الْقَوْمُ لَا زَيْدًا

(۲) برستشای منه مقدم باشد -

چون مَا جَاءَنِي إِلَّا زَيْدٌ أَحَدٌ

(۳) بعد از خلا وعدا باشد -

چون جَاءَ الْقَوْمُ خَلَا زَيْدًا

۳۹

(م) بعد از مآ خلا - و مآ عدا

ولیس ولا یكون باشد -

چون جاء فی القوم مآ عدا زیلا

جاء التلامذة لیس آخال

سجی التلامذة لایكون آخاک

استثنی که بعد از لیس و لایكون واقع شود از آن سبب
منسوب است که هر دو از افعال ناقصه و ناقصه خبرند
یعنی استثنی در حقیقت خبر اینهاست و اسم اینها در
باب استثناء همیشه ضمیر مستتر باشد که راجع باسم فاعل
فعل مذکور می شود - و این دو فعل در ترکیب حال و در
محل نصب بند و نیز درین وقت غیر متصرفه و دیگر صیغه
های آنها مستعمل نمی شود - پس در هر دو مثال فوق
بجای لیس و لایكون مثلاً لیست یا لم یکن روانیت ۲

۴۰

۹ خبرگان واخوات آن

(۵۴) خبرگان اخوات آن منصوب و مسند میباشند

چون كَانَ الْعِلْمُ نَافِعًا

حکم آن مانند حکم خبر مبتداست مگر در تقدیم

آن که اگر چه معرفه باشد بر اسم مقدم می شود.

چون كَانَ الْقَائِمُ زَيْدًا

له و این وقتی است که اعراب در هر کدام از خبر و اسم
لفظی باشد یا در یکی از آنها چون كَانَ الْمُنْطَلِقُ زَيْدًا
یا كَانَ هَذَا زَيْدًا و اگر اعراب در هر یکی از اسم
و خبر متعلق بود و قرینه بر تعیین خبر و اسم هم نبود در این صورت
تقدیم خبرگان بر اسم آن جایز نیست چون كَانَ الْفَنَى هَذَا

۴۱

(۱) اسمِ اِنَّ واخواتِ آن

(۵۵) اسمِ اَنْ واخواتِ آن مسند الیه میباشد

چون اِنَّ زَبَدًا اَقَائِمٌ

۱۱ اسمِ لامی نفی جنس

(۵۶) اسمِ لا نفی جنس منصوب میباشد مگر بشرط

(۱) در میان لا و اسمِ آن فاصله نباشد

(۲) اسمِ و خبر هر دو نکره باشد

(۵۷) هرگاه اسمِ آن مفرد باشد منی بر علامه نصب

میگردد چون لَاشِئٌ عَلَى الْأَرْضِ دَائِمٌ

(۵۸) اگر مضاف یا شبیه آن باشد لفظ منصوب

میگردد چون لِصَاحِبِ جُودٍ مَمْقُوتٌ

لِاعْشِرِينَ دِرْهَمًا لَكَ

۴۲

(۵۹) چون در میان لا و اسم آن فاصله

آید عملش باطل و تکرارش واجب میگردد -

لَا فِي لَدَائِرِ رَجُلٍ وَلَا امْرَأَةٍ

و همچنین است اگر اسم معرفه باشد -

چون لَا زَيْدٌ فِي لَدَائِرِ وَلَا عَمْرُو

زیرا که در صورت فصل عمل لا ضعیف میشود چه عمل لا سبب
مشابهت آن است با اِنَّ و عمل اِنَّ از وجه مناسبت
آن است با محمل پس لا مشابیه فعل شده لهذا در
صورت فصل میان لا و اسم آن عمل لا ضعیف نمی شود
اما تکریر آن ازین لازم است که تا در صورت معرفه ضعیف
باشد از نفعی احاد که در نکره میباشد و در صورت نکره مطاع
باشد با سوال که این جواب آن است بمانند این قول سائل
اَجَلَ فِي لَدَائِرِ امْرَأَةٍ ۱۱ سبب امتناع اثر لا در نفعی صفت جنس معرفه

۴۳

(۱۲) خبر ما و لامی مشابه به لیس

(۶۰) خبر ما و لامی مشابه به لیسند و منصوبت

چون ما زید قائماً لا رجل جاضراً

(۶۱) درین صور عمل آنها باطل میشود-

(۱) خبر بعد از الا واقع شود-

چون ما زید الا قائم

(۲) خبر بر اسم مقدم شود چون ما قائم زید

(۳) آن بعد از ما واقع شود-

چون ما ان زید قائم

۲۴

(۳) مجرورات

(۶۱) مضاف الیه نسبت اسمی را بسوی اسم

دیگر بتقدیر حرف جر اضافت - واسم مجرورا

مضاف - و منسوب الیه را مضاف الیه نامند

(۶۲) تجرید مضاف از تنوین - و نون تثنیه

و جمع واجبست -

چون جَاءَنِي غُلَامٌ زَيْدٌ - يَا غُلَامَا

زید - مسلمو مصر

زیرا که تنوین و نون تثنیه و جمع دلالت میکند بر تمام بودن اسم
دارای اینها باشد، چون در کتب اضافی مراد از کلمه یا کلمه و آن
از کلام و تم تعریف مخصوص با تحفیف از کلمه اول غلامه تمام بود
واجب شده تا کلمه دوم تمام کننده آن شود - ۱۲

۴۵

(۶۳) اضافت یا بمعنی (فی) میباشد اگر
مضاف الیه ظرف مضاف باشد -

چون صلوة العصر (فی العصر)

یا بمعنی (من) میباشد اگر مضاف

الیه جنس مضاف باشد -

چون ساعه ذهب (من ذهب)

یا بمعنی (لام) اگر مضاف الیه غیر این

هر دو باشد کتاب اسلم (لا اسلم)

این اضافت را معنوی گویند - و

فائده اش تعریف یا تخصیص مضاف است

۴۶

(۶۴) و اضافت صفت (اسم فاعل و اسم مفعول)
و صفت مشبهه را بسوی معمول اضافت لفظی است
و فایده اش تخفیف است -

چون ضارب زید

ضارب زید یا ضارب بودند

حَسَنُ الْوَجْهِ

مَقْطُوعُ اللِّسَانِ

تخفیف یا در لفظ مضاف می باشد فقط یا در لفظ مضاف الیه فقط
یا در هر دو - تخفیف در لفظ مضاف یا بحذف تنوین است چنانکه
مثال اول یا بحذف نون تثنیه و جمع چنانکه در مثال دوم تخفیف لفظ
مضاف الیه بحذف ضمیر از آن و استنار آن در مضاف حاصل می شود
چون القائم الغلام که اصل آن القائم غلامه است ضمیر از غلام
حذف شده و دو قائم مستتر گردیده و مضاف شده غلام

۴۷

وهم ازین جهت دخول الفلام تعریف برضا
رواست. اگرچه در اضافت معنوی برضا فاعل

نمیشود چون الضارب الرجل

۲ مجرور

(۶۵) مجرور اسمی است که نسبت چیزی بسو

او بواسطه حرف جر لفظی شود.

چون اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ -

دیان آن در بحث حروف می آید -

مشق مرکبات اضافی - حصان السلطان - منديل
الحیر - سلسلة فضة - كتاب النور - حرف
الجاره - ابوه - اخاك - ابني -

۲۸

توابع

(۶۶) توابع چهار قسم است (۱) نعت (۲)

عطف (۳) تاکید (۴) بدل - اعراب
اینها مطلقاً تابع ما قبل می باشد -

(۱) نعت صفتی است قایم بمنعوت یا متعلق
آن - و اول النعت ^{حقیقه} و دوم را سببی گویند -

(۶۷) نعت حقیقی تابع متبوع خویش بده چیز می باشد

اعراب تعریف تنکیر افراد

تثنی جمع تذکیر تانیث

چون جاء فی رجل عالم - رجلان عالمان

رجال عالمون - نرید العالم

اتت امواته

۴۹

(۶۸) نعت سببی تابع در اعراب و تعریف
و تنکیر میباشد -

چون اَلْوَلَدُ الْكَرِيمِ نَسَبُهُ
هَمَّا ثَلَاثَةٌ اِنْ كَرِيمٌ نَسَبُهُمَا
رَأَيْتَ الطَّلِبَةَ الْكَرِيمَ اَبَاءَهُمْ

درین اشعار فرق میان نعت حقیقی و سببی نماید
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم - بسم الله
الرحمن الرحیم - الحمد لله رب العالمین
الرحمن الرحیم - ربنا اخرجنا من هذه الفیة
الظالم اهلها - هو صبی صافیة
فطر قها -

۵۰

تاکید

(۶۹) تاکید دو قسم است (۱) لفظی

چون جاء زيد زيد - جاء حاء زيد

(۲) معنوی که باین کلمات میشود

نفس - عین کلا کلنا کل اجمع

نفس عین از بهر تاکید واحد و تثنیه

و جمع باختلاف صیغه و ضمیر می آید

چون جاء زيد نفسه

جاء الرجلان نفسيهما (نساءها)

جاء الرجال نفسيهم

۵۱

کلا کلتا خاص از برای تثبیه است
چون جاء الرجالون کلاهما
رأیت المرأتین کلیمما
کل باختلاف ضمیر
اجمع باختلاف صیغه از برای غیر تثبیه
می آید -

چون جاء فی القوم کلهم
رأیت القوم اجمعین
(۷) هرگاه ضمیر مرفوع متصل را به عین
و نفس تاکید نمایند - اولاً تاکیدش
به ضمیر منفصل واجبست -

چون ضربت انت نفسك

نفسك از مثال تا كيد است بر اذني (نای) ضمير در ضربت بر از انكه
اولا تا كيد آن ضمير متصل يعني انت شده - چه تا كيد آن ضمير متصل
اولا نشو انباش تا كيد با فاعل در صورتيكه ضمير متبوع باشد حاصل ميشود
چون زيد اكمني هو نفسك چه اگر در اين مثال تا كيد ضمير متصل كه در
اكر مني است اولاً ضمير متصل و كرهني هو كرهده نشود و چنين نشود
شود زيد اكمني نفسك القياس نفسك تا كيد است با فاعل هما
میشود چون در صورت القياس به ايشه باقي صورت را كه در آنها به
نشد بر انصاف هر دو الباب قياس كرده اند - اما اگر ضمير متبوع
مرفوع نباشد بلكه منصوب يا مجرور باشد تا كيد آن نفس عین
بغير تا كيد آن ولا ضمير متصل و بغير سبب عدم القياس است
چون ضربك نفسك و ضربت بك نفسك - و چنين
اگر ضمير مرفوع باشد ليكن متصل نباشد بلكه منفصل باشد
تا كيد آن ضمير نفس عین بدون تا كيد آن بيك ضمير متصل
و بغير سبب عدم القياس چنانچه است چون انت نفسك
قائم - و چنين اگر ضمير مرفوع متصل باشد ليكن تا كيد آن بغير
نفس عین يعني لفظ كل و اجمعين باشد در اينصورت هم حاجت
تا كيد آن بيك ضمير متصل و لا نیست بجهت عدم القياس
چون جائزني كلمه اجمعون ۱۲

۵۳

بدل

۳

(۷۱) بدل سه قسم است

(۱) بدل کل که عین اول باشد

چون جَاءَ زَيْدٌ أَخُوكَ

(۲) بدل بعض که جز اول باشد

چون قَرَأْتُ الْكِتَابَ نِصْفَهُ

(۳) بدل شتمال که متعلق اول باشد

چون سَلِبَ زَيْدٌ ثَوْبَهُ

(۷۲) هرگاه نکره بدل از مصرفه آید

صفت آن واجبست

چون اِشْتَرَيْتُ الْكِتَابَ

كِتَابًا نَفِيسًا

۵۲

عطف

(۴۳) عطف تابع نمودن دوم است

از برای اَوَّل بواسطه یکی از حروف عطف

چون یَقْرَأُ زَيْدٌ وَعَمْرٌو

(۴۴) هرگاه عطف بر ضمیر مرفوع متصل

نمایند - واجبست تاکید آن بضمیر

مرفوع متصل

چون ضَرَبْتُ أَنَا وَزَيْدٌ

(۴۵) در عطف بر ضمیر مجرور اعادة

حرف جر لازم است

چون مَرَرْتُ بِكَ وَبِزَيْدٍ

٥٥

تمرین

(١) انواع منصوبات را در این جمله معلوم کنید
مثقال ذهباً ارفع قيمة من رطل نحاساً اذا
اجتهد الطالب صغيراً. ماد كبيراً. يا طالب العلماء
لا تفناء مجدداً. ينقص كل شيء بالانفاق الا
العلم. لا برح السحاب مترامكاً ولا زالت
الرياح مختلفة. وليت المجموع عند اليوم.
عند الامتحان يكتم المرء اذ يهان
(٢) حرکت آخر لفظ عادل را در این مثالها بنهید
الامام العادل محبوب عند الله وعند الناس
يظل الله الامام العادل يوم القيمة تسعد
الامة بالامام العادل
(٣) حرکت آخر لفظ فعل وحرف را در این مثالها بنهید
الكلمة اسم او فعل او حرف. تكون الكلمة اسماً او فعلاً
او حرفاً. تنقسم الكلمة الى اسم وفعل وحرف
(٤) بر لفظ كل را در این مثال صحیح تلفظ کنید
الحروف كلها مبنيّة. انصب الظروف كلها.
البناء ملازم للضمایر كلها

۵۶

مبنيات

(۷۵) اسم مبنی آنست که مشابه مبنی الاصل
(ماضی امر حاضر حرف) باشد - یعنی در دلال

بمعنی خویش محتاج قرینه بود

چون هُوَ لَاءَ وَذَلِكَ

یا از سه حرف کمتر باشد

چون مَنْ وَذَا

یا متضمن معنی حرف باشد

چون احد عشر

علا فعل مضارع معرب است مگر که با آخر آن فن
تاکید یا فون جمع مؤنث غائب یا حاضر ملحق باشد

۵۷

مبستی در تعداد هشت است

(۱) مضمرات

(۲) اسمای اشاره

(۳) موصولات

(۴) اسمای فعل

(۵) اصوات

(۶) مرکبات

(۷) کنایات

(۸) بعض ظروف

۵۸

ضمیر

۱
اسمای ضمیر در مفتاح الصرف ذکر شد
(۷۶) از برای ضمیر مرجع ضرور است
و در وحدت - تثنیه - جمع - و کبر
و تانیث موافق آن میباشد
چون رَأَيْتُ رَجُلًا هُوَ عَالِمٌ
مَرَرْتُ بِامْرَأَةٍ هِيَ عَالِمَةٌ
جَاءَ الْمُسْلِمُونَ وَهُمْ الصَّالِحُونَ
(۷۷) گاهی ضمیر غایبی در آغاز جمله بی مرجع
می آید که آنرا ضمیرشان و قصه گویند
چون قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

۵۹

(۷۸) در میان مبتدا و خبر (وقتیکه

پرد و معرفه باشد) ضمیری می آید که آنرا

ضمیر فصل گویند

چون زیدٌ هُوَ الْعَاقِلُ

عنه ازین جهت که میان این که اسم مذکور
پس از مبتدا خبر آن است یا صفت آن فصل
نمیکند یعنی فرق مذکور را ظاهر میکند و لالت
می نماید بر این که اسم مذکور خبر است
نه نعت - مثلاً اگر در این مثال (زید هُوَ الْعَاقِلُ)
لفظ هُوَ نباشد معلوم نمی شود که لفظ الْعَاقِلُ
خبر زید است یا نعت آن ۱۲
عنه یا خبر فعل من که ابا باشد چون - زید
هو افضل من عمرو ۱۳

۶۰

۲ اسماء اشاره که در مفتاح الصرف ذکر شد
(۷۹) از بهر اسم اشاره مشار الیه ضرورت
و در ترکیب اسم اشاره موصوف
و مشار الیه صفت واقع میشود
چون هَذَا الرَّجُلُ قَائِمٌ
(۸۰) گاهی مبتدا و خبر میباشند
چون هَذَا شَجَرٌ

اصل اسم اشاره حرف لفظ است و بها حرف
تنبیه است که باقل آن افزوده شده گاهی باخر آن
حرف خطاب نیز ملحق میشود چون ذاك ذلک اذا کم ذاک ذاک

۳ موصولات

در مفتاح الصرف ذکر شد

(۸۱) اسم موصول بی صله جز تمام جمله

واقع نمی شود - صله جمله خبریه میباشد

(۷۲) در آن جمله عاید (ضمیمه)

ضرور است که راجع بسو موصول

باشد -

چون جاء الذي ابوه كاتب

قام الذي رايته قبلًا

(٨٣) آل که در اسم فاعل و اسم مفعول

داخل می شود نیز موصول و بمعنی الَّذِي مستعمل است

چون جاء الضارب زيداً

یعنی جاء الَّذِي ضَرَبَ زيداً

قام المضروبُ غلامه

قام الَّذِي ضَرَبَ غلامه

(٨٤) ضمیر عاید و تشبیه مفعول باشد

حذف از صله رواست

چون قام الَّذِي ضَرَبْتُ (ضربته)

۶۳

۴ اسماء افعال

(۸۵) اسماء افعال دو قسم است بعضی بمعنی امر

چون رُویدَ زیداً

و بعضی بمعنی ماضی

چون هیئت زید

(۸۶) وزن فعال بمعنی امر از

ثلاثی بسیار آمده

چون نَزَلَ - اُنْزِلَ - تَرَكَ - اُتْرِكَ

اسماء افعال مانند فعل مرادف خویش عمل میکنند یعنی اگر بمعنی فعل لازم باشد تنها فاعل را رفع میدهد - و اگر بمعنی متعدی باشد مفعول را نیز نصب میدهد ۱۲

۶۴

۵ اصوات

(۸۷) اصوات الفاظی است که حکایت
از صوت چیزی شود

چون غاق غاق
حکایت آواز زراغ با حیوانی صدا کنند
چون نخ نخ
که در وقت خواب دادن اشتهر گویند

۶ مرکبات

مرکبات امتزاجی اسمائی است
مرکب از دو کلمه که در میان هر دو نسبت
اضافی یا اسنادی نباشد

۶۵

(۸۸) اگر جزء (کلمه) دوم متضمن حرف
باشد هر دو جزء بنی بر فتحه میباشد

چون اَجَلْ عَشْرًا تَاثِثَةً عَشْرًا

يَا جَادِي عَشْرًا تَاثِثَةً عَشْرًا

(۸۹) و اگر متضمن حرف نباشد جزء اول

بنی بر فتحه و جزء دوم معرب غیر منصرف بود

چون هَذَا بَعْلِكَ وَمَرَاتٌ بَعْلِكَ

مَرَاتٌ بَعْلِكَ

علیه
مکراتی عشر و اثنتی عشرة که در این دو صرف جز دوم
بنی است و جزء اول معرب است از جهت مشا.
آن با مضاف بواسطه سقوط نون از آن ۱۲

کنايات

کنايات اسمائی است که برای تعبیر
عدد مبهم می آید چون کم و کذا
یا حدیث مبهم چون کیت و ذیت
(۹۰) کم و کثرت و قسم است استفهامیه
و ما بعدش مفرد منصوب بر تمیز
چون کم رجلاً عندک
(۹۱) و خبریه و ما بعدش مفرد یا جمع مجرور
چون کم مال الفقته
کم رجال لقیمهم

کافی بر تمیز کم (من) نیز داخل میشود چون کم من رجل
ضریت و کم من قبیله اهل کتبها

۶۷

۸ **ظروف مبنیه**

ظروف مبنیه مقطوع الاضافت مانند

قبل - بعد - فوق - تحت - بنی برضمرانه

چون **لِلّٰهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ**

جست اکثر بسوی جمله مضاف میباشد

چون **إِجْلِسْ حَيْثُ يَجْلِسُ رَبُّكَ**

اذا از برای مستقبل است اگر چه بر ماضی داخل شود

چون **إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ**

اذا از برای ماضی و بر جمله اسمیه و فعلیه

بر دو داخل میشود -

چون **جَئْتُكَ إِذْ طَلَعَتِ الشَّمْسُ**

اذا الشمس طالعت

۶۸

اَيْنَ اَنْتَ ظَرْفُ مَكَانٍ اسْت
چون اَيْنَ مَشْيِ اَنْتَ تَقَعْدُ
مَتَى از برای استفهام زمانست
چون مَتَى تَسَافِرُ
كَيْفَ بهر استفهام حال است
چون كَيْفَ اَنْتَ
اَيَّانَ از بهر استفهام زمانست
چون اَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ
مُنْذُ - مُنْذُ گاهى معنى اول مدت مى آيد
چون مَا رَأَيْتَهُ مُنْذُ يَوْمِ الْاِخْتِلَافِ
مُنْذُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ

۶۹

گاهی معنی جمیع مدت می آید -
چون مَا رَأَيْتَهُ مُذْ يُومِئِينَ
لَدَى - لَدَى ظرف مکان و معنی عند میباشد
چون الْمَالُ لَدَيْكَ
جِئْتُ مِنْ لَدُنْهُ
قط طرقت از برای استغراق زمانه ماضی ^{منفی}
چون مَا رَأَيْتَهُ قَطُّ
عَوَّضُ از برای استغراق مستقبل منفی است
چون لَا أَكِلَهُ عَوَّضُ
أَمْسِ ذَهَبْتُ إِلَيْهِ أَمْسِ

ظروفی که خود آنها مضاف بجمله باشند یا مضاف
به کلمه اذ باشند که کلمه اذ مضاف بجمله باشد
بنامی آنها بفتح هم جاز است بواسطه الکتاب
بنار مضاف الیه بالذات یا بالواسطه چون
یومینفع الصادقین صدقهم ومن خزی
یومئذ (مثال دوم بنابر قرائتی است که لفظ
یوم را بفتح میخوانند) و اعراب ظروف موصوف
هم جاز است بسبب بودن آنها اسم که مستحق اعراب
است و الکتاب مضاف بنار از مضاف الیه
واجب نیست - و مثل ظروف مذکوره است در
جو از بنا بفتح و اعراب مثل و غیره مذکور باشند لفظ
مایا آن یا آن چون قیامی مثل ما قام ید - قیامی
مثل نک تقوم - قیامی مثل ان تقوم ۱۲

۷۱

بحث فعل

فعل برد و قسم است (۱) لازم که تنها

فاعل میخواهد و در آن عمل برقع میکند

چون ذَهَبَ زَيْدٌ

(۲) متعدی که فاعل و مفعول خواسته

یکی را رفع و دیگری را نصب میدهد

چون قَرَأَ بَكْرٌ سُورَةً

بیان فاعل و مفعول در معربات گذشته

فعل متعدی گاهی مقتضی یک مفعول میباشد چون

قَرَأَ زَيْدٌ سُورَةً - گاهی مقتضی دو مفعول چون

اعطی زید عمل درهما - گاهی مقتضی سه مفعول

چون اعلمت زیدا بکرا افاضلا ۱۲

۷۲

ماضی

ماضی مبنی بر فته است اگر ضمیر مرفوع متحرک
با متصل نباشد

چون ضَرَبَ ضَرَبًا ضَرَبْتُ ضَرَبْنَا

و با واو جمع مبنی بر ضمه

چون ضَرَبُوا

و با ضمیر مرفوع متحرک مبنی بر سکون

چون ضَرَبْتَنَ ضَرَبْتُمَا

تجذبت کرا هست اجتماع چهار حرکت در چیز یک مبنی
کلمه واحد است بسبب شدت اتصال فعل
افسار عل ۱۲

۷۳

مضارع

مضارع (سوامی صیغہا جمع مؤنث)

مغرب و اعرا بش بہ است

(۱) رفع چون یَضْرِبُ

(۲) نصب چون لَنْ یَضْرِبَ

(۳) جزم چون لَمْ یَضْرِبْ

فعل مضارع را از ان رو مضارع گویند کہ
مضارع بمعنی مشابه است و اینگونه فعل مشابه است
با اسم در این اسم ہم در چند معنی مشترک میباشد و
مضارع ہم مشترک است میان حال و استقبال
و تخصیص آن با استقبال قریب از دخول (سین) بر
دانشه میشود و با استقبال بعید از دخول سوف ۱۲

۷۴

عامل رفعی مضارع معنویت یعنی محروم
بودن او از ناصب و جازم
چون هُوَ يَضْرِبُ - يَغْتَرِّبُ - يَرْمِي - يَحْشُرُ
عامل نصبی آن پنج حرف است
أَنْ - لَنْ - كَيْ - إِذَنْ - أَنْ مَقْدَر
چون أُرِيدُ أَنْ تَحْسِنَ إِلَيَّ
أَنَا لَنْ أَضْرِبَكَ
أَسَلْتُ كَيْ أَدْخُلَ الْجَنَّةَ
إِذَنْ لِيَخْفِرَ اللَّهُ لَكَ
أَسَلْتُ حَتَّى أَدْخُلَ الْجَنَّةَ
حَتَّى (ان) أَدْخُلَ الْجَنَّةَ

۷۵

عامل جزئی پنج است

(۱) لَمْ چون لَمْ يُضْرَبْ

(۲) لَمَّا فرق میان لَمْ و لَمَّا آنست که

لَمَّا نیز مضارع را بمعنی ماضی منفی میگردانند مگر

استغراق نفی ماضی و توقع ثبوت بعد از

زمان سخن از آن مفهوم میشود

چون قَامَ الْأَمِيرُ لَمَّا يَرْكَبُ

و نیز حذف فعلش جائز است

چون نَلِمَ زَيْدٌ وَلَمَّا (يَنْفَعُ النَّدَمُ)

٤٦

(٣) لام امر چون ليَضْرِبْ
(٤) لای نهی چون لَا يَضْرِبْ
(٥) کلمات شرط و آن بر دو جمله اول
میشود که جمله اول را شرط و دوم را خبر گویند
چون اِنْ تَضْرِبْ اَضْرِبَكَ

ان چون ان تصبر تنل
ادها « اذما تنعلم تتقدم
من « من يبحث يجد
ما « ما تحصل في الصخر ينفعك في البكر
مهما « مهما تبطل تظلم الاديام
متى « متى يصلح قلبك تصلح جوارحك
ايان « ايان تحسن به يرتك سهل سيرتك
اين « اين توجه تصادف رزقك
اني « اني يذهب ذوالمال يجد رفقا
حيثما « حيثما تستقيم يقدر لك الله نجاحا
كيف « كيفما تكن يكن قهرنيك
اي « اي انسان يحترمه الرئيس يحترمه المؤمن

۷۷

کلمات شرط بر ماضی نیز داخل میشود
مگر در لفظ آن عمل نمیکند

چون اِنْ ضَرَبْتَ ضَرَبْتُ

امراض

امراض بسنی بر علامه جزم

میباشد

چون اِضْرَبْ اِضْرَبَا

اِضْرَبُوا اِضْرَبِي

وَاغْرُ اِمَّ اِسْعَ

۷۸

مصدر

مصدر عمل فعل خویش میکند (بشیر طبرکة مفعول
مطلق نباشد) یعنی مصدر لازم تنها قال
رفع میدهد چون انجبینی قیام زید
و متعدی مفعول را نیز نصب میدهد
چون انجبینی ضرب زید عمراً
و بسوی معمول خود مضاف میشود
چون عجت قیام زید
تقدیم معمول بروی روانیت و عجت
زید قیام گفته میشود

۷۹

اسم فاعل

اسم فاعل عمل فعل خویش بدو
شرط میکند

(۱) بمعنی حال یا استقبال باشد

(۲) یکی از امورشش گانه معتد باشد

یعنی خبر مقتدا باشد

چون زید ضارب عملاً

حال از ذوالحال باشد

چون جامع فی زید ضارب ابو عملاً

صله موصول باشد و درین صورت
اگر بعضی ماضی باشد نیز عمل میکند
چون مَرَرْتُ بِالْضَّارِبِ الْبُوعَمَلِ
صفت موصوف باشد -

چون عِنْدِي رَجُلٌ ضَارِبٌ الْبُوعَمَلِ
منفی باشد

چون ماقائم زید
همزه استفهام روی داخل باشد
چون اقام زید

۸۱

اسم مفعول

اسم مفعول عمل فعل مجهول خویش
بشرط مذکور میگردد -

چون زید مضر و ب ابوه الان او غلام

صفت مشبهه

صفت مشبهه نیز عمل فعل خویش بشرط

مذکور می نماید

چون زید الحسن وجهه

صفت مشبهه را از ان جهت صفت مشبهه

گویند که مشابه است با اسم فاعل و عمل
آن نیز بسبب مشابهت آن است با اسم فاعل

۸۲

اسم تفضیل
اسم تفضیل بقیسم مستعمل است
(۱) مضاف

و در نیصورت افراد و مطابقت آن با
موصوف هر دو وجه رواست
چون زیدان افضل (افضلا) القوم
(۲) معرفه بلام - و در نیصورت مطابقت
واجبت چون زید الا فضل
هنا الفضل

(۳) همراه من
و در نیصورت همیشه مفرد مذکر مستعمل میشود
چون زید افضل من عمرو
هنا افضل من زینب

۸۳

اسم تفضیل در اسم ظاهر عمل نمیکند -

مگر شرط (۱) اینکه اسم تفضیل منفی باشد (۲) اینکه
اسم تفضیل در لفظ صفت یک چیز باشد و در معنی صفت
در چیز که همان که چیز یک مسبب مشترک باشد میان
آن چیز اول و غیر آن و نیز مسبب مذکور من وجه
باعتبار جز اول مفضل باشد و من وجه باعتبار
غیر آن مفضل علیه، چون ما رأیت رجلاً
أحسن فی عین الکحل منه فی عین زید
درین مثال احسن کحل را ما بر ما علیت رفع
داده و اسم تفضیل مذکور بجهت ذکر ما منفی است
و در لفظ صفت رجل است و در معنی صفت کحل
که کحل مذکور مشترک است میان عین رجل و عین زید
و باعتبار عین رجل مفضل است و باعتبار عین زید
مفضل علیه - اما در ضمیر بلا شرط عمل نمیکند - نیز عمل اسم
تفضیل در فاعل است اما در مفعول مطلق عمل
نمیکند خواه مضمیر باشد خواه مظهر ۱۲

۸۴

افعال قلوب

افعال قلوب در تعداد هفت است

حَسِبَ - ظَنَّ - خَالَ - رَأَى

عَلِمَ - وَجَدَ - نَزَعَ

بر مبتدا و خبر داخل شده هر دو را

بمفعولیت نصب میدهد

چون حَسِبْتُ زَيْدًا عَالِمًا

هرگاه در میان هر دو مفعول یا مفعول از

واقع شوند - الغای عمل آنها جائز است

چون زید ظننت قائم

زید قائم ظننت

۸۵

تعلیق (ترک عمل لفظی) آنها در صورت وجوبیت

(۱) و قتی که پیش از استفهام واقع شود

عِلْمْتُ اَزَيْدٍ عِنْدَكَ اَمْ عَمْرُو

(۲) پیش از نفی ظننت ما کلامک صدق

(۳) پیش از لام ابتدا عِلْمْتُ لَزَيْدٍ مُنْطَلِقٌ

ضمیر فاعل و مفعول آن جائز است که

راجع بیک چیز شود (مخلاف سایر افعال)

چون رأیتنی فی خطب

اقتضای بیک مفعول آن جائز نیست

و علمت زیداً اگر گفته نمیشود

افعال ناقصه

افعال ناقصه از بهر ثابته نمودن فاعل
خویش است بر صفتی غیر صفت مصدر خود
تعداد آنها در بحث اسم آنها گذشت
کان از برای ثبوت خبر از بهر فاعل در مابین
می آید چون کان زید قائما
صار از بهر انتقال فاعل است از حالی
بحالی چون صار زید غنیاً
اصبح امسی اضحی ظلّ بات
از بهر اقتران مضمون جمله است باوقات آنها
چون اصبح زید ذاکراً

۸۷

و بمعنی صار نیز استعمالند

چون اصبح زید غنیاً

تا مریض می آیند

چون اصبح زید (دخل في الصبح)

مانرال - مافئ - مابرج - ما انفك

از برای استمرار ثبوت خبر برای فاعل

چون مانرال زید امیرا

مادام برای توقیت امر لیت بمدت

ثبوت خبر برای فاعل

چون اقوم مادام الامیر جالساً

لیس از برای نفی جمله است و حال
چون لیس زید قائماً

تسیرین

(۱) جمال آتیه را صحیح بخوانید -

تكون الفضائل سائدة - يظل النشيط فرحاً .
يلبت المتكاسل حزناً . يصير الهلال بدراً .
اصبح المنعم منشراً . اخضت الصلوة قيمة .
امسى العالم مستنيراً . لا تزال الناس مختلفة .
لا تقنا طائفة قائمة على الحق . لا يبرح الحق
منصراً . لا ينفك الباطل مهزوماً . مادام
الجسم اخف من الماء يعوم . ليس السحاب حلياً
(۲) جمال مذکوره را پس از تجريد از افعال خواند
بنویسد -

(۳) پس از تجريد جمال مذکور بر هر کد ام ا ت
و ا ت و لکن و کان و لیست و لعل را داخل
کرده صحیح بخوانید ۱۲

۸۹

افعال مقاربه

افعال مقاربه مانند گاد گرب

اوشك عسى در عمل مانند فعل ناقص است

و خبر آن همیشه فعل مضارع می آید گاهی با

آن و گاهی بی آن

چون عسی زید ان میخرج

گاد المسرف ان یکون فقیرا

گرب زید ان یسافر

اوشك زید یحی

۹۰

فعل تعجب

فعل تعجب دو صیغه است

(۱) مَا أَفْعَلَهُ چُون مَا أَحْسَنَ زَيْدًا

(۲) أَفَعَلَيْهِ چُون أَحْسَنُ بَزِيدٍ

در صیغه اول ضمیر شتر (هو) و در

دوم اسم مجرور فاعل است

فعل تعجب از افعالی که اسم تفضیل

مشق میشود بنا میگیرد و دونه از غیر

تقدیم و تاخیر ترکیب و فصل آن

نیز جائز نیست مگر بظرف

چون مَا أَحْسَنَ الْيَوْمَ زَيْدًا

۹۱

افعال مدح و ذم

افعال مدح و ذم چهار فعل است

(۱) نحم (۲) جلا از برای مدح

(۳) بشس (۴) ساء از برای ذم است

و از بهر اینها فاعل و مخصوص مدح

یا ذم می آید

فاعل نحم بشس ساء معرفه بلام

یا مضاف به وی معرفه بلام می آید

چون نحم الرجل یا غلام الرجل زید

۹۲

گاهى فاعل بر فاعل ضمير مفسر نكره
منصوب تميز يا مفسر بما و نكره مى آيد -

چون نعم (هو) وزير المحيى

بش ماكلا مك -

در جمل احب فعل مدح و ذافاعل است

چون حبذا زيد

گاهى شيل ز مخصوص يا بعد از آن

تميز يا حال واقع ميشود

چون حبلا رجلا يا راكبا زيد

حبلا زيد رجلا يا راكبا

۹۳

بحث حرف

حرف چهارده قسم است

(۱) حروف جر (۲) حروف تشبیه

(۳) حروف عطف (۴) حروف تنبیه

(۵) حروف ندا (۶) حروف ایجاب

(۷) حروف زیادت (۸) حرفین تفسیر

(۹) حروف مصدر (۱۰) حروف تخفیف

(۱۱) حرف توقع (۱۲) حرفین استغناء

(۱۳) حروف شرط (۱۴) حروف روع

٩٢

(١) حرف جردر تعداد پیفته است
مین برای چند معنی مستعمل است

(١) ابتدا سرت من البصرة الى الكوفة

(٢) تبیین فاجتنبوا الرجس من الاوثان

(٣) تبعيض اخذت من الدراهم

(٤) زائد ما جاء فی من احد

الى انتهای غایت مانند مثال فوق

(٢) بعضی مع فاغسلوا وجوهکم

وايدیکم الى المرافق

حتی مانند الى است

منت الباردة حتى الصباح

قدم الحاج حتى المشاة

٩٥

في (١) ظرف زيد في الدار
(٢) بمغفر علي ولا صلبنكم في جذوع ^{القل}

بياء (١) الصاق أمسكت بالغلام

(٢) استعانه كتبت بالقلم

(٣) مصاحبه اشترت المحصا بالجام

(٤) مقابله بعث هذا بذاك

(٥) تعديه ذهب الله بنورهم

(٦) طرفيه جلست بالمسجد

(٧) قسم برت المشارق

(٨) زائده ما زيد بقائه

۹۶

لام (۱) اختصاص المال لزيد

(۲) تعليل ضربته للتاديب

(۳) بمعنى عن هراة قال لذين كفروا

لذين امنوا لو كان خيرا ما سبقوا اليهم

(۴) زائده ردف لكم

رب از برای تعليل است - و در صدر

كلام می آید و مجرورش نكرة موصوفة میباشد

چون رَبَّ رَحْلٍ كَرِيمٍ لَقِيْتَهُ

۹۷

گاهی مجرور شش ضمیر بهم مفرد مذکر می آید
که تمیزش نگردانصوبه باشد
چون رُبَّهٔ رجلًا لعلته
از حقوق ماء کافه (مانع از عمل)
عملش باطل و بعدین چنین فعل نیز داخل میشود
چون رُبَّمَا قام زید
واو (۱) بمعنی رت و در اول کلام واقع میشود
چون وبلدة لیس بها انیس
(۲) قسم خاص یا اسم ظاهر داخل میشود
چون وَاللّٰهِ لَا خَيْرَ فِیْ
تاء حرف قسم و خاص یا اسم الله داخل میشود
چون تَاللّٰهِ لَا یُکِدُّنَ اَصْنَامُکُمْ
حرف تاء و او که برای قسم باشد فعل قسم
دو آنها مدام حذف میباشد ۱۲

۹۸

عَنْ اَزْبَرْجَاوَزْتِ اسْت
چون رَمَلْتُ السَّهْمَ عَنِ الْقَوْسِ
عَلَى اَزْبَرْجَاوَزْتِ اسْت
چون زَيْدٌ عَلَى السَّطْحِ
کاف اَزْبَرْجَاوَزْتِ اسْت
چون نَزِيدٌ كَالْاَسَدِ
مَد و مَنَد اَزْبَرْجَاوَزْتِ اسْت
چون مَارِيقَهُ مَد (مِنْ) يَوْمِ الْحَجَّةِ
مَارِيقَهُ مَد (فِي) يَوْمِنَا
حلا حاشا - عَلِ اَزْبَرْجَاوَزْتِ اسْت
چون جَاءَ فِي الْقَوْمِ خَلَا (حَاشَا عَلِ)

۹۹

حروف مشبه بفعال

حروف مشبه بفعال شش اند إِنَّ أَنْ اِنْخ

اِنَّ مكسور از برای تحقیق مضمون جمله می آید

اَنْ مفتوح با اسم و خبر خود یکجا شده بتاویل

منفرد می باشد - و از اینجا است اگر در اول

کلام یا بعد از لفظ قول واقع شود مکسور است

چون إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

قَالَ اِنَّ زَيْلًا قَائِمٌ

و اگر در وسط کلام یا پس از لفظ

علم باید مفتوح است

چون بَلِّغْنِي اَنْتَكَ فَاِضْلُ

عَلَّمَ اللَّهُ اَنْكُمْ كُنْتُمْ مَخْلُوعُونَ اَلْقَسَمُ

۱۰۰

كَانَ از برای تشبیه است
چون كَانَ زَيْدًا اَسَدًا
لَكِنَّهُ از برای استدراک است
چون قَامَ زَيْدٌ لَكِنَّهُ عَمْرٌ لَجَالِسٌ
لَيْتَ از برای تمناست
چون لَيْتَ السَّبَّابَ يَعُودُ
لَعَلَّ از برای ترجی است
چون لَعَلَّ زَيْدًا احَاضِرُ
نم حروف عطف
حروف عطف ده است
واو از برای مطلق جمع است
چون جَاءَنِي زَيْدٌ وَتَمْرٌ وَ

۱۰

فا از برای ترقیب بی مهلت است
چون قام زید و قحط و
ثم از برای ترقیب با مهلت
چون دخل زید و عمر و
حتی در ترتیب و مهلت مانند
(ثم) است مگر مهلت درین کمتر و معطوف
جز معطوف علیه باشد
چون مات الناس حتی الانبیاء

فادعطف جمل کلمی افاده این را میکند که
مذکور پس از فاکت کلامی است مرتب
در ذکر تا قبل از آن نه اینکه مضمون آن عقب
مضمون ما قبل آن است در زمان -
چون ادخلوا ابواب جهنم خالدين فیها
فلش مثوی المتصکیرین ۱۲

۱۰۲

اَوْ- اِمَّا- اَمَّ از بهر ثبوت حکم برای یکی
از دو امر مهم است لا علی التعیین
چون مَرَّتْ بِرَجُلٍ اَوْ اِمْرَاةٍ
رَبَّحْتُ اِمَّا دِرْهَمًا وَاِمَّا دِرْهَمَيْنِ
اَمَّ دو قسم است متصله و آن از بهر
تعیین دو امر استوی بعد از بهر استغناء
در میان دو کلمه نجس می آید
چون اَزَّيْدٌ عِنْدَكَ اَمَّ عَمْرٍ و
اَقَامَ زَيْدٌ اَمَّ قَعْدٍ
مستغنی
(۲) اَمَّ منقطعه در میان دو جمله مستقلة
از یکدیگر می آید (و بمعنی بل میباشد که با همزه
استغناء می آید چون اِنَّهُ لَفَرَسٌ اَمَّ هُوَ لَئِنْ

۱۰۳

لا-بل- لکن از بہر ثبوت حکم کی از
دو امر معین است
لا از بہر ثبوت حکم معطو علیہ و نفی حکم معطو
فست
چون جاءنی زید لا عمر و
بل از بہر خضراء (اعراض) اول اثبات ثانی
چون جاءنی زید بل عمر و
لکن از بہر استدراک است و در
میان دو جملہ مختلف با سجاوب نفی می آید
چون ما جاءنی عمر و لکن زید جاء
قام بکسر لکن خالد لم یقم

۱۰۴

۴ حروف تنبیه

حروف تنبیه از برای تنبیه مخاطب
است تا سخن از وی فوت نشود

آلَا وَاَمَّا بر جمله داخل می شوند

چون **اَلَا اَتَاْتُمُ هُمُ الْمُفْسِدُونَ**

اَمَّا لَا تَفْعَلُ

هّا بر جمله اسمیه و نیز بر مفعول داخل می شود

چون **هَازِنَكَ قَائِمٌ هُوَلَاءُ**

۵ حروف ندا

حروف ندا پنج است

یا - ایا - هیا - ای - هیه

۱۰۵

ای بنده برای قریب
چون افاطم مهلا بعض هذا الدال
الم تسمعی ای عبدی رونق الضحی
ایا هیا برای عبید
چون ایا حبیل نعمان بالله خلیا هیا
یا عام می آید
چون یا ادم اسکن انت و زوجک الجنة
حروف ایجاب
حروف جواب نعم - بلی - ای
نعم برای تثبیت ماسبق است
چون - لی علیک دین نعم (لک علی دین)
الیس علیک دین نعم (لیس لک علی دین)

۱۰۶

بلی برای ایجاب نفی است
چون اَلَيْسَتْ بِرَبِّكُمْ بلی (انت رینا)
ای مانند نعم است مگر همراه قسم که فعلش
محذوف باشد مستعمل میشود
چون هَلْ كَانَ كَذَا اِیْ وَآلِه
حروف زیادت
حروف زیادت هفت است
اِنْ - اَنْ - مَا - لَا - مِنْ - بَاء - لَام
اِنْ بعد از مَاء نافیّه زیاده میگردد
چون مَا اِنْ زَيْدٌ قَائِمٌ
اَنْ بعد از لَمَّا می آید
چون فَلَمَّا اِنْ جَاءَ الْبَشِيرُ

۱۰۷

مَا بَعْدَ إِذَا أَوْسَا مُرَادَاتِ شَرْطِ مِي آید
چون إِذَا مَا صُمْتُ صُمْتُ
لا بهمه و او بعد از نفی می آید
چون مَلَجَاءَ نِي زَيْدٌ وَلَا عَمْرٌو
اما امثله من و با و لا در بحث حروف

جر گذشت

۸ حرفین

آی چون وَاسْتَلِ الْقَرْيَةَ اهل القری
آن برای تفسیر فعل که بمعنی قول باشد می آید
چون وَنَادَيْتُهُ اَنْ يَّآ اِبْرَاهِيْمُ

۱۰۸

۹ حروف مصدر

حروف مصدر سبب است

مَا - أَنْ - أَنَّ -

مَا أَنْ - جمله فعلیه را بمعنی مصدر می نمایند

چون وَضَاعَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ خَلَجَتْ

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا

أَنْ جمله اسمیه را

چون عَلِمْتُ أَنَّكَ قَائِمٌ

۱۰ حروف تخفیف

حروف تخفیف چهار است

۱۰۹

هلا- الا، لوما. لولا. بصد کلام
می آیند و مختص بفعل می باشند. و در مضارع
مفید ترغیب و تحضیر و در ماضی مفید توبیخند
چون هَلَا تَسْتَغْفِرُ اللَّهَ

هَلَا حَفِظْتَ الْمِيثَاقَ

|| حرف توقع

قد در ماضی مفید تحقیق و در مضارع
مفید تعلیل است -

چون قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ
قَدْ يَصْدِقُ الْكَذُّوبُ

۱۱۰

۱۲ حرفین استقبحام
همزه - هَلْ بصد ر کلام و اکثر بحمله
فعلیه داخل میشود

چون اَقَامَ یا هَلْ قَامَ نَرِیدُ

۱۳ حروف شرط

اِنْ - لَوْ - اَمَّا بصد ر کلام می آید
اِنْ از برای استقبال است اگرچه
بر ماضی داخل شود

چون اِنْ نَزَّزْتَنِي اَكْرَمْتَنِي
لَوْ از برای ماضی است اگرچه بر مستقبل آید
چون لَوْ تَزَوَّرْتَنِي اَكْرَمْتَنِي

۱۱۱

أَمَّا بِرَأْيِ تَقْضِيٍّ

حُونَ النَّاسِ سَعِيدٌ وَشَقِيٌّ أَمَّا

الَّذِينَ سَعِدُوا فِي الْجَنَّةِ وَأَمَّا

الَّذِينَ شَقُوا فِي النَّارِ

۱۲ حَرْفِ دَع

كَلَّا اِزْبِرَامِي زَجْرٌ مِّنْ كَلِمٍ اِزْبِرَامِي

حُونَ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَمَا

عَلَيْهِ رِيقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ

كَلَّا لَا تَتَكَلَّمْ بِهَذَا

۱۱۲

الحمد لله والمنه که کتاب مستطاب
مفتاح النحو که برای تعلیم طلاب
در سه مبارکه حصه سیراجه تالیف
و تصنیف کرده دیده حسب الامر مبارک
عالی حضرت معین السلطنه صاحب
در خطابه خانه سنگی دار السلطنه کابل
زیور طبع پوشید - بقلم فقیر محمد

تحریر یوم چهارشنبه ۱۵
شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

